

آئین

ریلیف؛ معلم بزرگ تفکر

پوست سومر کتاب تعالیه حق

تهیه و تدوین:

جمعی از منصورون

با همکاری:

برخی از اعضاء تحریریه نشریه هنر زندگی متعالی

تفکر متعالی و حرکت دهندگان

آمین

ایلیا؛ معلم بزرگ تفکر

پیوست سوم کتاب تعالیم حق

تهیه و تدوین:

جمعی از منصورون

با همکاری:

برخی از اعضاء تحریریه نشریه هنر زندگی متعالی،

تفکر متعالی و حرکت دهندگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

فهرست

- آموزگار بزرگ تفکر
 - علم موفقیت و سیستم خلاق XZ
 - هفت طریق یکی
 - زندگی متعالی در شعور متعالیست
 - او کیست؟
 - شعور، خلاق است
 - متفکر مشاهده گر
 - نظریه هماهنگی
 - الگوهای هماهنگی - ایلیاسا (قسمت اول)
 - XYZ
 - تفاوت تفکر انکارگرا و حقیقت گرا
 - درباره تصمیم گیری
 - تصمیم گیری سیستماتیک
 - سوال کلید تفکر است
 - سوال درباره سوال
 - کلام خلاق و شعور متعالی (قسمت اول)
 - مدیریت مشاهده ای
 - توصیه های طلایی ارتباطات
 - پیام به اهل تفکر
 - «قالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا» - ویژگی های مشترک رهبران الهی (قسمت اول)
 - کلام خلاق و شعور متعالی (قسمت دوم)
 - برترین رئیس جمهور
-

آموزگار بزرگ تفکر

علم تفکر زیرساخت اصلی دانایی و هوشمندی انسان است. از این رهگذر، می‌توان آنرا به فرمول ژنتیکی دانایی تعبیر کرد. بعبارتی اندازه و ویژگی‌های دانایی افراد ارتباط مستقیمی با ویژگی‌ها و روش‌های تفکر آنها دارد. به همان اندازه که تکنولوژی، در تأمین خواسته‌های انسان و تغییر کیفیت آنها نقش داشته است علم تفکر (جدا از اندازه اطلاعات) می‌تواند در تحقق هوشمندی و آگاهی انسان مؤثر باشد. در واقع می‌توان گفت که علم تفکر تکنولوژی هوشمندی و روش‌های دانایی است و این موضوع تأثیرات بسیار تعیین‌کننده و اساسی خود را در حل مسائل (جدای از مقوله اطلاعات) بجا می‌گذارد. . .

از این دیدگاه، با تحلیل شخصیت معلم بزرگ، ایلیا «میم» به نتایج جالبی برمی‌خوریم که به نوعی می‌تواند نمایانگر ابعادی از این تکنولوژی هوشمند باشد.

روش‌های سی و شش گانه تفکر یکی از شاخص‌ترین وجوه تعلیمات ذهنی اوست. آموزش‌هایی که ذهن انسان را مخاطب قرار می‌دهد و در جهت تعالی ذهنی و فکری افراد عمل می‌کند. توانایی استثنایی و حیرت‌انگیز تفکری او خود بیانگر قابلیت فوق‌العاده‌ای است که در روش‌های سی و شش گانه تفکری وجود دارد.

روش‌های تفکر خلاق، نشانه‌شناسی، تفکر قرینه‌ای، موازی، معکوس، مفهوم‌یاب، فرمول‌ساز و ضدفرمول، تفکر همذات‌پندار، الگویی و طبیعت‌اندیشی از جمله این روش‌ها می‌باشد. اکثر روش‌های سی و شش گانه، برای اولین بار توسط خود او بیان گردیده است.

او بیشترین الگوهای حل مسئله را از سیستم‌ها و ساختارهای طبیعت و کیهان (از اتم، مولکول و سلول گرفته تا ساختار کهکشانها و سیاهچاله‌ها) می‌گیرد و هر یک از موجودات طبیعت را حاوی الگویی برای حل گروهی از مسائل انسانی می‌داند. روش‌های الگوسازی توصیه شده او عمدتاً مبتنی بر ساختار و عملکرد موجودات طبیعی و روابط میان آنهاست.

مفهوم‌یابی تغییرات و استخراج معانی نشانه‌ها و وقایع یکی از کاربردی‌ترین روش‌های ایلیا در حل مسائلی است که ظاهراً برای آنها راه حل مجربی وجود ندارد.

او معتقد است که مسائل گوناگون با روش‌های گوناگون قابل حل‌اند و نمی‌توان همه مسائل ذهنی را به صرف آنکه ذهنی‌اند با یک روش حل کرد. مثلاً در حوزه‌ای مانند تصمیم‌گیری او

از روش‌های تصمیم‌بینی، تصمیم‌سازی، تصمیم‌داری، تصمیم‌یابی، تصمیم‌شکنی و تصمیم‌زایی سخن می‌گوید و روش تصمیم‌گیری» را برای همه انواع تصمیم و انتخاب کاملاً نارسا و ناکافی می‌داند.

او با دوراندیشی خود به زمانها و فواصل بسیار دور از مسئله می‌رود و احتمالات و امکاناتی را موردنظر و تدبیر قرار می‌دهد که درحالت معمولی غالباً انسان تنها به قسمتی از آن امکانات ممکن است توجه داشته باشد. نگاه او به گذشته و استخراج درس‌هایی متناسب با مسائل موجود، چنان است که انگار گذشته حجم متراکم و در دسترسی از فرمولها و روش‌های حل مسئله است.

هوشیاری او نسبت به وضعیت موجود و زمان حال به قدری زیاد است که به نظر می‌رسد او به وضع موجود از نظر آگاهی کاملاً محیط بوده و کاملاً از بالا به مسائل نگاه می‌کند. کامل‌اندیشی و درون‌بینی وقایع از نکات شاخص شیوه تفکری ایلیاست. خلاقیت و آفرینندگی در ارائه روش‌ها و راه‌ها و پاسخ‌های بدیع و استثنایی، ایلیا را به متفکری خلاق و تمام‌عیار بدل ساخته است. . .

از دیدگاه یارانش، جواب او به مسائل گوناگون زندگی بشر کامل و همه‌جانبه است. آموزش‌های او ابعاد متعددی دارد بطوری که در زمینه‌های مختلف زندگی قابل‌تعمیم است و می‌توان از تفسیر آنها در شرایط مختلف به راه‌حل‌ها رسید. او از همه زاویه‌ها به مسائل نگاه می‌کند و نگاهش به گونه‌ای است که انگار از بالا همه چیز را می‌بیند. ممکن است بیشتر انسانها حتی در یک روش درست تفکر دچار مشکل شوند اما او بر روش‌های گوناگون و مختلف تفکر احاطه دارد و حتی با مشهورترین متفکران به هیچ وجه قابل‌مقایسه نیست. او به یک موضوع از همه زوایای ممکن نگاه می‌کند. تغییرات و نشانه‌ها را به شکلی تفسیر می‌کند که انگار در حال خواندن متن یک کتاب است و به صداها طوری گوش می‌دهد که انگار معنی پنهان در آنها را می‌شنود. نگاهش به چیزها طوری است که به نظر می‌رسد متوجه درون چیزها است. او به نشانه‌ها توجه خاصی دارد و تغییرات (تغییرات اوضاع) را به دقت معنی می‌کند، طوری که بین این نشانه‌ها و اتفاقاتی که بعداً می‌افتد یا در زمان فعلی وجود دارد ولی پوشیده است، رابطه عمیقی برقرار می‌کند. همچنین برای قبول کردن بیشتر چیزها به نشانه‌ها توجه می‌کند و بدون وجود نشانه‌ها چیزی را قبول نمی‌کند.

یکی از مهمترین تئوری‌هایی که ایلیا مطرح کرده است دکترین هماهنگی است. موضوع بسیار پیچیده و پردامنه‌ای که به سادگی بیان شده است. از نظر او هماهنگی، کلید توفیق است و این توفیق، در همه امور تعمیم‌پذیر است. به عبارتی توفیق یک نظام سیاسی، دینی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بیش از هر چیز، به اندازه هماهنگی آن با شرایط و مخاطبان وابسته است. از این نظر روش‌های پیشنهادی او، اساساً روش‌هایی غیر مطلق‌گرا و دینامیک می‌باشد. در بعضی از جلسات پرسش و پاسخ و جلسات تفکر گروهی او بطرز غیر قابل رقابت و غیر قابل مقایسه‌ای با دیگران، به سؤالات پاسخ داده است و توانایی او در پاسخگویی به سؤالات به هیچ وجه شباهتی با افراد حاضر نداشته است. . .

به نظر می‌رسد که او یکی از بزرگترین پدیده‌های شعوری قرن حاضر باشد. این موضوع کاملاً قابل اثبات و امتحان است.

به قلم منصورون - فرزندان ایلیا

علم موفقیت و سیستم خلاق XZ

به روایت یکی از همراهان قدیمی

از همان دوران نوجوانی، یکی از جنبه های مشاهده ای و تحقیقی ایلیا «میم»، دانسته یا ندانسته، در ارتباط با تفکر متعالی بود.

به نظر من، در آن زمان (نوجوانی) این تحقیقات و مشاهدات کاملاً پراکنده، غیرمنسجم و حتی آشفته بود و آن زمان، برنامه خاصی برای این موضوع نداشت و به نظرم خود او هم در حال تجربه کردن و کشف کردن بود.

یکی از جنبه های این مشاهده و تحقیق مربوط به محتوای بینش ها و اندیشه ها بود که چند سال بعد این جنبه، در اصل بینش متعالی متمرکز شد و به یکی از مبانی نظام تفکر متعالی مبدل گشت. این جنبه از تفکر متعالی نوعی خودکاوی و خودشناسی بود که جریان آن از همان زمان نوجوانی و چه بسا از مدتها قبل از آن شروع شده بود اما من در زمان کودکی ایلیا در کنار او نبودم. اما در دوره نوجوانی و سالهای بعد در شرایط مختلف و تا جایی که اتفاق می افتاد با او همراه بودم.

نتیجه مشاهدات و تفکرات ایلیا درباره این روش خلاق خودشناسی و تفکر که بعدها XZ (...) نامیده شد، از همان زمان نوجوانی به بعد ثبت و یادداشت شد. در سالهای بعد حجم این دفاتر زیاد شد و آن موقع که کامپیوتر در دسترس مردم نبود، ما یک ماشین تایپ دستی خریدیم تا بتوانیم این نوشته ها را تایپ کنیم تا در صورت لزوم به کتاب تبدیل شود. بعداً هم که تهدیدات امنیتی بیشتر شد، ما از این دفاتر عکس برداری و فیلم برداری کردیم و کار پیاده سازی را از روی فیلم ها و عکس ها انجام می دادیم...

در این شیوه خلاق، که بعداً بصورت منسجم و نظام یافته طراحی شد، تدابیر و راهکارهایی وجود دارد تا بتوان از مجموعه امکانات بسیار گسترده ذهن و مغز و نیز قوانین بنیادی تحقق و موفقیت در راستای تجسم بخشیدن به قصدها و به انجام رساندن رویاها و عملی ساختن اندیشه ها بهره گرفت. این سیستم بسیار هوشمند و خلاق، از یک بعد روشی است برای ایجاد تغییرات در زندگی فردی و اجتماعی یا هر نوع تغییر دیگر مثل تغییر در افکار، رفتار، نگرش ها و بینش ها و تغییر در احساس و اوضاع. این نظام خلاق از یک بعد، ترکیبی بود از همه روش

های بسیار کهن، روش های مقدس (استخراج شده از کلام خدا) و روش های جدید و مدرن حصول موفقیت و از طرف دیگر شباهت زیادی به هیچیک از این روش ها نداشت. بخش های زیادی از XZ توسط خود استاد خلق شده بود و اندیشه های خلاق خود او محسوب می شد و بنابراین سابقه ای در مکتبهای قدیم و جدید نداشت.

ما این جنبه را بیشتر بعنوان علم موفقیت (دانش تحقق خواسته ها) می شناختیم و حجم نوشته هایی که از تفکرات و مشاهدات ایلیا «میم» بدست آمده بود نزدیک به سه کتاب می شد که تعداد صفحه هر کدام حدود سیصد است. در کنار تمرینات مربوط به روح زایی و انرژی زایی که از همان سالها (حدود بیست سال پیش) توسط کارورزان مختلف انجام می شد، این نوع تمرینات [مرتبط با XZ و علم موفقیت] هم توسط بعضی از کارورزان اجرا می شد اما بعداً هر دو دسته از فن تمرین ها با هم ترکیب و یکپارچه شدند.

علم بنیاد
تفکر

هفت طریق یکی

«در روح ... می توان هفت ناحیه را متصور شد. پس اگر شعور هفت نوع است، دانایان نیز به طور کلی هفت گروه اند...»

عده ای با کلمات دانسته اند و دانسته خود را نیز از کلمات آموخته اند. این ها متفکرند و اکثر مبارزان نیز از متفکرانند.

عده ای دیگر از رویاها می آموزند و دانایی شان بواسطه معرفت رویاست. بعضی مشاهده گردند و اینان می بینند و از بینایی است که درمی یابند. هوشیارند و این هوشیاری از نگاهشان است.

گروهی دیگر به ظاهر خاموش اند. به سکوت رفته اند و آنچه می دانند از ناگفته هاست بنابراین امکان بیان یافتن خویش را با کلمات ندارند. آنان در ارتباط به اسرارند. رازدان اند پس بر دهانشان قفل زده شده و درباره اسرار چیزی نمی گویند، چون تفسیری از آن ندارند.

عده ای دیگر قلبیون اند. آن ها با قلب خود می دانند. حس می کنند و از همین طریق باخبرند. اصل روحشان دوست داشتن است و از راه همین مهرورزی است که آگاه می شوند.

....

لکن همه این هفت گروه در روح دانان خلاصه می شود. روح دانان از تمام انواع شعور و قدرت هفتگانه، و از همه مراتب روح هفتگانه بر خوردارند. این ها یکی دانند. یکی را دریافته اند و همه چیز را به او یافته اند. اینان از یک حقیقت نامحدود برخوردار شده اند که در همه چیز هست و همه چیز از اوست. پس هر چیز را به لزوم می دانند و هر کار را به لزوم می توانند. همذات گری، یکسان بینی و یکسونگری از ویژگی های آنان است. به سهولت قادرند خود را به جای فرد یا چیزی بگذارند و از موضع آن، زندگی را تجربه کنند. در همه چیز یکی را می بینند و می شنوند. تنها یکی را پذیرفته اند و هر چه پذیرفته اند حامل آن یکی است و همه چیزشان همان یکی است و به دو و چند آلوده نمی

شوند. اینان سرشار از روح الهی اند. زنده اند، و قادرند جریان های زندگی بخش را سرایت دهند و جاری سازند... انواع هفتگانه شعور در دستریشان است. بر سکوت و رویا و مشاهده و تفکر... احاطه دارند لکن بنابر لزوم طریق دانایی شان در شرایط مختلف تغییر می کند اما با این حال یکی بیش نیست.

زندگی آن ها تماماً لا اله الا هوست و همه حرکاتشان بر همین اصل است. کامل ترین و بالاترین، دانایی و توانایی نامحدود برای اینان است. این دانایی پاسخگوی همه نیازها و سؤالات و خواسته های بشر در همه سطوح است.»

برگرفته از مکتوبات

معلم بزرگ
تفکر

زندگی متعالی در شعور متعالیست

همه چیز از شعور ساخته شده و تغییر آن به تغییر شعور وابسته است. و این اصل بر زندگی و سرنوشت انسان نیز حاکم است. زندگی انسان، انعکاس آگاهی اوست و با تغییر آگاهی تغییر تجارب و وقایع و جریان زندگی امکانپذیر است. تا درون انسان دگرگون نشود، تحول بیرون رخ نمی‌دهد. بنابراین تنها راه انسان، شناخت است و شناختن، بالاترین و اصیل‌ترین تلاشی است که انسان برای تغییر شرایط می‌تواند اعمال کند، اما شناختی کامل است که درونی و بیرونی باشد و به برقراری ارتباط عمیق و ایجاد همذاتی با موضوع شناخت منجر شود. چنین شناختی از همه سو می‌آید و از همه سو می‌تابد. این شناخت به حس و فکر و روح است و تماماً عمل است و خالی از ابهام. هم قلب در آنست هم ذهن بنابراین پر از نور است. . .

همه بديها از نادانست و همه رنج‌ها و بیماری‌ها از اوهاست پس برای پایان دادن به بديها و رنج‌ها و بیماری‌ها باید به جهل و توهم پایان داد. برای از میان برداشتن تاریکی، یک راه و فقط یک راه وجود دارد و آن آمدن نور است و معرفت همان نور است. آسمان و زمین از همین شعور، از همین نور ساخته شده و این، تار و پود هستی است و انسان از امکان تصرف در این نور و بکارگیری و جهت‌دهی به آن برخوردار گشته است. برای تغییر اوضاع و ایجاد شرایط جدید عملاً راهی به جز تغییر شناخت و نتیجتاً تغییر شعور وجود ندارد و هیچ تغییر واقعی بدون تغییر آگاهی امکان‌پذیر نیست. برای دگرگونی در زندگی فردی و اجتماعی انسان نیز جز این راهی نیست که آگاهی و اندیشه‌های او تغییر کند. در واقع انسان تقاش زندگی خویش است و قلم این تقاش، آگاهی اوست. حتی سرنوشت ملتها نیز برآیند آگاهی آنان است و برای ایجاد پایدار یک نظام اجتماعی نوین لازم است آگاهی آن مردم تغییر کند.

او کیست؟

به روایت ال یاسین

او از بیداری سخن می گوید. از بیداری ذهن. از باز شدن چشم‌ها و گوش‌ها. او از هوشیاری ذهن می گوید و بیرون آمدن از ناهشیاری، تا وجود و هویت حقیقی و زندگی واقعی خود را درک کنیم. او به تفکر اشاره می کند چرا که ذهن خفته را با تفکر باید ورزیده کرد. ورزش ذهن، اندیشیدن است و اندیشه است که به تدریج رخوت و خمودی را از ذهن بیرون می کند و لحظه به لحظه بر بیداری آن می افزاید. مگر نه این است که مشکلات بشر ریشه در جهل و تاریکی دارد؟ پس او از نور می گوید. نور آگاهی است که پرده از توهمات، برداشتها و پیش داوری‌ها بر می دارد. بیداری اگر در ظاهر باشد، مانند انسانی است که از خواب بیدار می شود اما تنها چشمانش باز شده و قادر به ادراک و تفکر نیست. او از اندیشیدن می گوید تا انسان به مقام حقیقی خویش آگاه شود و از توهمات و منیت‌ها و خودبینی‌ها رها شود، بت‌های پندار خویش را نابود کند و به خداخواهی و خدایینی برسد. او از تفکر می گوید چرا که ذهن بدینوسیله می تواند به درک حضور و معرفت الهی دست یابد. تنها ذهنی که هوشیار است و فارغ از گفتگوهای درونی، قضاوت‌ها و پیش داوری‌ها، می تواند حضور الهی را درک نماید. در قوانین فیزیک کوانتوم ثابت شده که ذهن حتی کسری از ثانیه نیز نمی تواند بر موضوعی متمرکز بماند. پس چگونه می توان ذهنی را که آکنده از هیاهوی مسائل و درگیر در مشکلات است را بر حضور و خود آگاهی متمرکز نمود. ذهنی که پیوسته در گرداب مسائل خویش گرفتار است و مدام مشغول به قضاوت، پرداختن به غیر ضروریات، گرفتاری در مشکلاتی که کمکی به حل مسائل اساسی او نمی کند و مدام در کشاکش و غافل از حضور شعوری تعالی و مدبری همیشه حاضر و زنده... چگونه می تواند بر غفلت خویش غالب آید و وسعت آگاهی اش را به ماوراء مادیات و محسوسات و غیب و ناشناخته سوق دهد. ذهنی که خود درگیر حیل‌های نفسانی است چگونه می تواند از دام این همه مکر رهایی یابد. تفکر، هوشیاری و آگاهی است که بر بازی‌های نفسانی، عاطفی، وابستگی‌ها، بطالت‌ها و غفلت‌ها فائق می آید و درک می کند که تمامی این دام‌های مهلک از برای این مهیا شده‌اند که انسان را از وظائف اصلی خویش دور کند و غافل نماید تا بدانگاه که مهلت عمر

به پایان رسد و انسان نتوانسته باشد به شناخت و انجام وظائف اصلی خود که همانا ره توشه رستگاری ابدی اوست نائل شود.

او از تفکر و توجه به خداوند و نشانه های او می گوید که هدایتگرند. از جستجوی هدایت خداوند و روشهایی که به سوی او می خوانند سخن می راند. او هوشیاری را آموزش می دهد تا انسان در دام های شیطان گرفتار نشود و به مکر او از خداوند غافل نگردد. تا نتواند او را به نادرستی راهنمایی کند و از حضور خداوند محروم سازد. او می گوید درهای ذهن و اندیشه را بگشایید تا نور هدایت بر شما جاری شود. مادامی که در غفلت ناآگاهی خود محصور هستیم فکر می کنیم دنیای واقعی ما همین فضای تاریک جهل و خودپسندی ماست. او به دیدن فرا می خواند و ما در نابینایی، خود را غرق کرده ایم. او ذهن ما را به زمینی مانند می کند که حاصلخیزی خود را از دست داده است. زمینی که پر از علف های هرز ترس و تردیدهاست. پر از شرطی شدگی ها، مقاومتها و محدودیتهایی که خود برای خود ساخته و قائل شده است. ذهنی که چنان ما را در محدودیتها و شرطی شدگی های خود اسیر کرده که تاب حرکت را از ما گرفته است. حال او از ما می خواهد که با پرسش و اندیشه این ذهن بی حاصل را زیر و رو کنیم و از هر آنچه آنرا نامساعد کرده است بزداییم تا دانه های خلاقیت در آن شکوفا شوند و اجازه رشد پیدا کنند. تا آگاهی در آن جریان یابد و موانع رستگاری و خوشبختی از آن زدوده شوند. هدایت و راه های رسیدن به کمال جاری هستند اما نباید با ذهنی راکد و بسته مانع ورود آن شویم. جریان اندیشه پاک، جریانی را که از ذهنی خالص، پالوده، آماده و ورزیده عبور کند به اقیانوس معرفت خواهد ریخت. آری تفکر در رسالت واقعی انسان، هدفها و آمال حقیقی او، جریان و نحوه بهره مندی، روش های حرکت، یافتن صراط مستقیم و گام گذاشتن و برداشتن در آن، شناخت دامها و مکرها، پرهیز از هر آنچه انسان را از رسیدن به سعادت حقیقی باز می دارد.

او از بازکردن دریچه های ذهن و تفکر می گوید. تفکر آینده نگر. تفکری که با نگاه به آینده خط مشی حرکتی ما را تعیین می کند. تفکری که نشان از راه رستگاری و امید می دهد. اندیشه را سفارش می کند تا بدانیم که در برابر دام های شیطانی و تارهای ویرانگری که دشمنان در برابر ما می تنند، با هم بودن و همبستگی را از یاد نبریم و بدانیم که انسجام و اتحاد است که ما را در برابر دشمنانمان پیروز می کند.

از تفکر تحلیلی می گوید تا مسائل پیرامون را بررسی، تجزیه و تحلیل کنیم و بدانیم که چگونه می توان مشکلات و بحران ها را به مسئله تبدیل نمود و آنها را حل کنیم. گمراهی و ضلالت را در ندانستن می داند و می گوید بپرس تا بدانی.

از تفکر خلاق می گوید. فکری که خلق می کند ایده های جدید را. راه های جدید را. او میگوید بنگرید و بیاندیشید. الگوها را در آفرینش بیابید. مسائل خود را از روش های موجود بررسی کنید. عمیقاً بر آنها متمرکز شوید تا بهترین راه حل را از میان مسائل بیابید و کشف کنید. از تفکر خلاق می گوید تا آنگاه که در برخورد با مسائل متوقف شده اید راه حل های جدید را بیافرینید و به پویای خود ادامه دهید. درون خود را بکاویید. پندارهای ذهن را، توهمات را از بین ببرید و خیالها را در نوردید. گوهر ناب آگاهی حقیقی را جستجو کنید. بر این گوهر ناب خیره شوید و سدهای رسیدن به آن را پشت سر نهدید. او از تمنای خداوند با تمامی ذهن و اندیشه سخن می گوید و این چگونه ممکن خواهد بود؟ او از تفکر الگویاب برای کشف جوهره آفرینش سخن می گوید.

از تفکر سیستمی می گوید و اینکه هر جزئی باید در هماهنگی و تعادل با اجزاء دیگر باشد. هر جزء وظیفه ای مشخص و معین دارد و برآیند همه ی این وظایف، باید در خدمت کل سیستم باشد.

از تفکری تعالی یافته نشانی می دهد: تفکری کل نگر و فراگرا. چنین متفکری از بینشی بسیار متعالی برخوردار است و می بیند چیزی را که می شنود، و می شنود چیزی را که می بیند. نگاهی خلاق که از همه جوانب به موضوع می نگرد. در امور و فعالیت ها، مسائل و مشکلات، فشارها و گرفتاریها از بهره گیری از شعور خلاق می گوید. شعوری برتر که تمامی راه حل ها را، بهترین آنها را، مناسبترین آنها را و کاملترین آنها را در خود دارد و به مدد اندیشه می توان آن را کشف، استخراج یا پدیدار کرد.

پرهیز از تصمیم داری پیش از تصمیم گیری از توصیه های اوست. او تدبیر مسائل را راهی بر اجتناب از این تصمیم داری ها می داند و به تصمیم سازی، تصمیم یابی و تصمیم گیری هماهنگ در زمان و شرایط سفارش می کند. تصمیم گیری و تصمیم یابی نیازمند غور در مسائل است و با پندارها و پیش داوریها امکان پذیر نیست. شعوری برتر از "سطح آگاهی

که مسائل را ایجاد کرده اند^۱ برای حل مسائل یا خلق راه حل‌ها نیاز است. او می گوید بسیاری از اوقات تصمیم نگرفتن بهتر از تصمیم های عجولانه، سطحی و هیجان زده و تهی از آگاهی است.

او ایمان را مکانی مطمئن و امن برای شروع کارها و برنامه‌ها می داند و سپس پیمودن راه و انتخاب گزینه‌ها را به کمک نور عقل و روشنایی که در ذهن می آید، میسر می داند. او می گوید بر خلاف قلب و ایمانتان که بر خلاف روح است تصمیم نگیرید و قضاوت نکنید. روشن بینی در اثر تابش نور آگاهی بر فرد حاصل می شود و و آن کس که از این آگاهی برتر برخوردار گردد هرگز از آن جدا نخواهد شد و در آن ذوب و جاری می شود و خود از جنس آگاهی می گردد و خورشید حقیقت در او ظهور می کند.

او می گوید با ارتباط با جریان شعور خلاق از هدایت، آرامش و تعالی برخوردار خواهیم شد. تمامی ادیان و مکاتب معنوی و باطنی بر این امر تاکید ورزیده اند. اگر خودآگاهی و توجه خود را به سمت جریان هدایت و شعور خلاق معطوف کنیم، از جنس آن خواهیم شد. جریان نور و هدایت برطرف کننده جهل و تاریکی است.

باید تفکر کنید، درک کنید، بفهمید و ببینید. هر چیزی علامتی دارد. کسی که می فهمد، فهم و ادراک از عمل او، از حالات او و رفتار او و از تغییراتی که در زندگی پدیدار می شود. شعار دادن نشانه فهم نیست. هر ادراکی خود به خود، تغییر و تحولی را ایجاد می کند. اگر درک کامل باشد تغییر کامل و اگر هم ناقص باشد، تغییر هم ناقص است. هنگامی که آگاهی انسان به حدی برسد که درک کند چیزی نمی داند و واقعاً بر این امر آگاه شود دیگر اسیر تصمیم‌ها و نظرات، دانسته‌ها و قضاوت‌ها نخواهد بود. ذهن از دست قیل و قال های دروغین خسته می شود و به سکوت فرو می رود. این سکوت کامل باعث جاری شدن شعور الهی می شود. آنگاه که انسان نادانی و جهالت خود را دید به سوی دریافت دانش حقیقی روان می شود. او با چشمان خود می بیند که همه تصمیمات و قضاوت هایش اشتباه و نادرست هستند. چون هر حرکتی که از جانب «من» زیانبار و گرفتار کننده است، هر حرکتی چه در درون و چه در بیرون.

^۱ - آلبرت اینشتین

او می گوید: «با تفکر خود را بشناسید. به معنای اندیشه ها، رفتار و گفتار خود به دقت توجه کنید و مفهومیان را دریابید. هرچه عمیقتر توجه کنید، شگفت زده‌تر می شوید.» "ذهن می بایست پویا و فعال باشد. هر لحظه باید سوالی داشته باشد والا به خواب می رود و خام و فاسد می شود. باید سوال کند و به این پرسش‌ها ادامه دهد، تا روزی که به جوابی دست یابد که پاسخ همه سوالات است؛ به حقیقت.

به معنا، به لحن و چگونگی رفتار و کلمات و اندیشه های خود واقف شوید زیرا مرگ و زندگی و شکست و پیروزی، در کلام و اندیشه شماست. ببینید که چه می گوید یا به چه می اندیشید؟ چگونه و چرا می گوید یا می اندیشید؟ آیا ظاهر و باطن اندیشه هایتان یکی است؟ باطن آن با ظاهر آن چقدر تفاوت دارد؟ چه اشتباهات و نقص هایی در آنها وجود دارد؟ از معناهایشان، از تاثیرات و عواقبشان، از تعارضات و دوگانگی هایشان، از سمت و جهتشان، از میزان برخورداری از منیت و غیره آگاه شوید. . . " کشف و دریافت تنها با تفکر و مشاهده حاصل می شود. باید از خود بیرون بیاید تا بتوانید خود را مشاهده کنید. از زوایای مختلف به خود نگاه کنید. همه وجود خود را مورد بررسی و مشاهده قرار دهید. عنصر آگاهی و هوشیاری را به روند زندگی روزمره خود اضافه کنید. با ذهنی پویا، کنجکاو و بینا زندگی کنید نه با ذهنی بیمار، فاسد و خفته. . . هوشیاری و مشاهده، اعمال را تعالی می بخشد، هدایت می کند و به نقطه ی تکامل سوق می دهد. آن فهمی که از نظاره ی زندگی حاصل می شود، خود منشا تغییرات و دگرگونی های مثبت است. . .

معنای همه چیز را دریابید به همه ی ابعاد زندگی نگاه کنید. به گذشته و وقایع آن و اینکه چه نکات و درس هایی در آن است. به آینده و اینکه اندیشه‌ها و نقشه های شما چقدر درست، واقعی و با ارزش است.

کسی که در توهم دانایی بسر می برد و فکر می کند که می تواند به درستی تصمیم بگیرد مانند کرمی است که به دور خود پيله بست و در این توهم است که دنیا و عالم هستی همین فضای تاریک و محقر درون پيله است. . .

او به همین دقت در تمامی الگوها می اندیشد و اندیشه خویش را در زندگی واقعی جاری می سازد و در عمل نشان می دهد که چگونه باید دید، نگاه معطوف به آینده داشت، برنامه ریزی کرد و کارها را تمام و کامل به انجام رساند. او یاد می دهد که چگونه در پشت موانع متوقف

نشد و هر آینه در تدبیر روش های عملی بود. آموزش های او مبین کلیه روش های ۳۶ گانه تفکری است که تاکنون شناخته شده است و به تعالی می انجامد و درمی یابیم که "دانا راه را نرفته رفته است."

تجارت، معلم بزرگ، توقف

شعور، خلاق است

- * پروردگار متعال می‌فرماید: خداوند سرنوشت هیچ امتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان نفس خود را تغییر دهند. (۱)
- * و مکتوب است که، آنچه در درون است در بیرون است و آنچه در بالاست در پایین است. (۲)
- * زندگی انسان و سرنوشت او، تجسم آن چیز است که در درون اوست. زندگی انسان انعکاسی از شعور اوست و هر تغییری در وضعیتها، حالات و شرایط، نتیجه حرکت شعور است. (۳)
- * اگر تو تغییر کنی، تصویر تو در آینه تغییر می‌کند. هر حرکت تو، در تصویری که در آینه داری منعکس می‌شود. و این جهان آینه‌ایست که تصورات درونی تو را تجسم می‌بخشد. (۴)
- * شرایط بیرونی بر شرایط درونی اثرگذار است لکن اقتدار نهایی، با شرایط درونی است. حتی اگر با تغییر شرایط بیرونی بتوانید اوضاع و احوال درونی را تغییر دهید، اینکار از طریق تغییر آگاهی صورت پذیرفته زیرا هیچ اتفاقی نمی‌افتد مگر آنکه قبلاً تغییری در شعور رخ داده باشد. (۵)
- * اندیشه‌ها و حالات، اوضاع و احوال بیرونی را می‌سازند. (۶)
- * اگر درون تو تغییر کند، آنچه در بیرون است خودبخود تغییر خواهد کرد. (۷)
- * اگر به روشنی پذیرفته‌ای که می‌شود، بدان که می‌شود. (۸)
- * اگر شکل آگاهی‌ات را تغییر دهی، شکل زندگی‌ت و اگر نوع آنرا تغییر دهی نوع زندگی‌ات دگرگون می‌شود. (۹)

- * بر هر چه آگاه شوی، به کنترل تو در می آید و در اقتدارت قرار می گیرد. (۱۰)
- * آنچه در قلب است، حالات و کیفیات زندگی را باعث می شود و محتویات ذهن، وضعیت زندگی را بوجود می آورد. (۱۱)
- * انسان تقاش زندگی خویش است و تقاش وجود خود. قلم او، اندیشه های اوست. (۱۲)
- * لازمه توفیق بیرونی، توفیق درونی است. (۱۳)
- * برای آنکه چیزی را بوجود آوری یا از میان برداری، باید شعور آن را مستقر سازی. (۱۴)
- * زندگی متعالی، در شعور متعالی است. (۱۵)
- * آنچه در بخش آشکار زندگی اتفاق می افتد ریشه در بخش ناآشکار دارد. (۱۷)
- * سرنوشت ملتها را برآیند خود آگاهی آنان رقم می زند. (۱۸)
- * شعور انواع گوناگونی دارد بنابراین موجودات هستی نیز به گروه های متعددی تقسیم می شوند زیرا هر گروه از آنها تجلی نوعی شعور است. بنابراین برای ارتباط با هر گروهشان باید از طریق نوعی شعور اقدام کرد. (۱۹)
- * با تغییر شعور می توان هر چیزی را تغییر داد و هر دگرگونی را در هر اندازه ای ایجاد نمود زیرا روح خلاقه که شعور متعالی است دارای قدرت آفرینندگی و ویرانگری نامحدود است. (۲۰)
- * ذهن مانند زمین حاصلخیزی است که دانه هایی که در آن می کاری می روید و محصول این دانه ها وجود تو و زندگی تو است. باید کشاورزی باطنی را آموخت. (۲۱)
- * زندگی نقشی است که با قلم خود آگاهی تقاشی می شود. (۲۲)

* با بالا رفتن خودآگاهی، ارزشها و کیفیات زندگی افزایش می‌یابند و نوع زندگی دگرگون می‌شود. با تغییر شکل آگاهی، تنها صورت و ظاهر تغییرات، دگرگون می‌شوند. (۲۳)

* در زندگی تو هر چیزی زاییده شعور تو است. اگر آگاهی‌ات دگرگون شود، محصولات و فرزندان آن هم دگرگون می‌شوند. خوبی و بدی، بیماری و شفا، رنج و راحتی، فقر و ثروت، ضعف و قدرت، کوچکی و بزرگی و همه مظاهر زندگی و مرگ ناشی از نوع و فرم شعور است. (۲۴)

* روح آفریننده در روح انسان است پس همان قدرت و شعوری که کائنات و کیهانشانها را بوجود آورده، در روح او پنهان است. (۲۵)

* دردها و رنجها، ضعفها و ناتوانیها، و شکستها و محرومیتها ناشی از جهل و ناآگاهی است. (۲۶)

* ذهن به کامپیوتری شبیه است که با اندیشه‌ها (نیات، قصدها، باورها و دانسته‌ها) برنامه‌ریزی می‌شود. (۲۷)

* به اندازه‌ای انسانها و موجودات دیگر را می‌شناسی که بر خود، آگاه شده‌ای زیرا دگرآگاهی مؤلود خودآگاهی است. (۲۸)

* تغییر پایدار زندگی، تغییر در شعور و آگاهی انسان است، سایر تغییرات متزلزل و فروریختنی‌اند. (۲۹)

* ارتباط واقعی انسان با هر چیز، متناسب با درک و شناختش از آن است. (۳۰)

* بر هر چه که کاملاً آگاه شوی با آن یکی می‌شوی. (۳۱)

* همه جهانها و همه موجودات شکلها و انواعی از شعورند. آنچه از آنها صادر می‌شود نیز به همین وابسته است. آنکه بتواند شعور چیزها را تغییر دهد، خواهد توانست بر هر

چیزی اثر بگذارد و هر چیزی را آنطور که می‌خواهد، تغییر دهد و به کنترل
در آورد. (۳۲)

* خداوند بواسطه آنچه در ذهن و قلب توست، با تو رفتار می‌کند، از تو می‌گیرد و به
تو می‌بخشد. (۳۳)

* ایمان تو هر چه بگویی، شدنیست و شده است. (۳۴)

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

متفکر مشاهده‌گر

در تفکر متعالی که درباره‌اش گفته‌ام، متفکر مشاهده‌گر نیز هست. اگر ظاهر گراست باطن‌گرا هم هست.^۲ زیرا او تسلیم نور است و نور کامل است. او با سؤال خود نور را جستجو می‌کند و با چشمان خود آنرا می‌یابد و از آن بهره‌مند می‌گردد. سرانجام او آتقدر می‌یابد که به چشمه‌ای از نور بدل خواهد شد. . .

متفکر مشاهده‌گر در برخورد با چیزها سؤال می‌کند یعنی چه؟ و مفهوم را می‌یابد. و اینگونه جریان شناخت باطنی در زندگی‌اش پدیدار می‌گردد. برای یافتن معنا تلاش می‌کند آنگاه حتی اگر معنا را پیدا نکند معنا او را می‌یابد.

شناخت مانند دانه‌ایست که پوست آن صورت است و مغز آن معنی. او پوسته را می‌شکند و مغز را می‌خورد. به باطن امور توجه می‌کند و آنرا می‌فهمد در این حال رابطه باطن او با باطن هستی برقرار می‌شود و جریانی زنده میان این دو برقرار می‌گردد.

با آنچه مواجه می‌شود گوش می‌کند، به اعماقش گوش می‌کند، می‌فهمد که چه می‌خواهد بگوید. به پشت پرده‌هایش نظر می‌افکند و می‌بیند او کیست و منظورش چیست؟ به صورتها اکتفا نمی‌کند و سیرتها را نگاه می‌کند. از بیرون چیزها می‌گذرد و به درون چیزها می‌رود.

اول از مهمترین امور شروع می‌کند و آنها را به فهم می‌رساند. از خود و از ضروری‌ترین ابعاد زندگی‌اش شروع می‌کند. از کلام که اثری تعیین‌کننده بر سرنوشت دارد. از اندیشه‌ها و بینش‌های بنیادی. از عادات و اعمال و روابط. از قالبی که در آن است و نقشی که در اجتماع و خانواده به عهده گرفته است. از آنچه در زندگی‌اش به کرات تکرار می‌شود. اول به سراغ تعیین‌کننده‌ترین عوامل زندگی‌اش می‌رود. به اصلها می‌پردازد و فرعها را کنار می‌گذارد. به حساس‌ترین امور توجه می‌کند و مفهوم آنها را می‌یابد. این

^۲ - تفکری که بدون قلب و چشم و گوش باشد شبیه اسب یک‌پاست.

فهم خودبخود اثر خواهد کرد. شاید به آهستگی اما اثر خواهد کرد. شناخت باطنی محصولات فراوانی دارد و انسان به این محصولات شدیداً نیازمند است.

او باید جریان فهمیدن و نه صرفاً نامیدن را شروع کند. مهم شروع آن است. اصراری بر این نیست که حتماً فهمیده شود چون حتی اگر کسی راه را برود و نفهمد که این بعید است، جریان تفکر به حرکت خود ادامه می‌دهد و بالاخره فرد را به معنی می‌رساند. و گاهی این معناست که بسوی او می‌آید و بر او آشکار می‌گردد. وقتی آن را فهمید باید خود را به نرمی با آن متناسب کند. مجبور نمی‌کند بلکه به نرمی هماهنگ می‌کند. وقتی متوجه شد، توجه‌اش را کامل‌تر می‌کند. به فهم‌اش می‌افزاید تا در موضوع کامل شود. با کامل شدن آن، عبور او به سرعت رخ می‌دهد و اقتدارش بر آن به اوج می‌رسد.

تا فهم‌اش در موضوع کامل نشده، تا روشنی بدون ابهام حاصل نشده قضاوت نمی‌کند و حکم را صادر نمی‌کند.

و اگر با وجود کامل نشدن معنی، مجبور به قضاوت شد، از حکم قطعی می‌پرهیزد و به شاید چنین باشد یا قویاً چنین است اکتفا می‌نماید.

بدی و باطل را به شدت انکار و محکوم می‌کند و در این تردید ندارد اما بیاد دارد که حق و باطل دارای نشانه‌هایی معلوم‌اند.

قضاوت و صدور حکم، جریان فهم را متوقف می‌کند پس خوبتر آنکه هنگامی رخ دهد که دانایی در موضوع، به تناسب شرایط، کامل شده و اگر لزومی به آن نیست چه بهتر که حتی در چنین شرایطی هم از آن پرهیز می‌کند.

هوشیاری با درد همراه است، درد زایش و تولد و نه مانند رنج پنهانی که در نادانی و جهل نهفته شده. پس اگر هوشیار می‌شود درد پنهان‌اش آشکار می‌شود و همین درد است که او را وادار به حرکت و تغییر می‌کند. هوشیاری اجازه نمی‌دهد در خواب و غفلت بمیرد بلکه وقتی که بیدار می‌شود و درد را حس می‌کند، فکر درمان او را در بر می‌گیرد و به سعی نجات‌و امی دارد. این فهم پرده را کنار می‌زند و زشتی‌ها و بدی‌ها را نشان‌اش می‌دهد. و

اگر دید وضع خیلی خراب است یعنی دگرگونی‌ها آغاز شده. فکر نمی‌کند که بد شده است، بلکه بر بدی آگاه شده. اینها بوده حالا بر او آشکار گشته.

سعی می‌کند بداند اما اصرار نه. و اصرار نمی‌کند که در این زمان حتماً آنچه را که می‌خواهد بداند بر او فاش شود. نباید سخت باشد که می‌شکند.

معنی لایه لایه است لایه‌های نورانی. چون خود معنا نور است. نادر است که این نور به یکباره در اوج خود آشکار شود بلکه به تدریج شدت نورانیت را می‌توان تجربه کرد. پس انتظار ندارد در یک آن، آنچه را که می‌خواهد بفهمد.

می‌گذارد ذهنش در جهت نوریابی فعال باشد. برای اینکار لازم است پیوسته نور را جستجو کرد و آماده آمدنش بود. نمی‌گذارد ذهنش بخوابد. می‌تواند آنرا با سؤال هم بیدار نگه دارد.

شاید بعد از مشاهده خود بی‌اختیار بگوید وای بر من. و این همان اعتراف است. اگر از آن بیزار باشد و پشیمانی و حسرت او را دربرگیرد پس در حال توبه کردن است. و توبه راهیست برای پاک شدن و تطهیر گشتن. وقتی عمیقاً دانست که چه می‌گذرد، در چه وضعی است و کیست، همین دانایی گشاینده است و امکان عبور و خلاصی از این وضع را فراهم می‌کند، و او خودبخود به جانب وضع مطلوب پیش می‌رود. شاید کمی زیاد زمان ببرد و شاید زمانی کم. این به اندازه فهم و شدت قصد او وابسته است.

خود را به زور و فشار مجبور به فهمیدن نمی‌کند بلکه آن فشار و جبر را مشاهده می‌کند تا از آن بگذرد.

باید این تمرین را با حفظ اولویتها با هر چیزی که با آن مواجه می‌شود ادامه دهد. بعد از استمرار آن که به اشباع منجر می‌شود، این جریان خودبخود ادامه می‌یابد. او خودبخود معانی چیزها را می‌داند و خودبخود باطن امور را می‌فهمد.

و هر چه ظرفیت او بزرگتر شود، امکان دریافت نور بیشتری فراهم می‌گردد و به آشکاری آن نور مادر که سرچشمه همه نورهاست نزدیکتر می‌شود.

و هم آنچه را که به او گذشته است مرور می کند و معنایش را به نگاه می آورد. مفهوم آنچه امروز و این هفته و سالها بر او گذشته است را بازمی یابد و روند تخریبها را کاهش می دهد. . . .

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «مییم»

نظریه هماهنگی

به روایت یکی از شاگردان

از طریق یک تئوری بنیادی می‌توان به مسائل مختلف انسان پاسخ داد و اتفاقات گوناگون زندگی را تفسیر کرد. چنین نظریه‌های فراگیری را می‌توان نوعی جهان بینی (ثانویه) دانست که بر پایه آن‌ها، تبیین باید‌ها، نبایدها و چگونگی‌ها، در زندگی انسان میسر می‌گردد. بعنوان مثال نظریه کوانتوم یک فرضیه بسیار کلیدی و اساسی است که به واسطه آن پاسخ گویی به بسیاری از سوالات و ابهامات بشر ممکن می‌گردد. فهم این نظریه می‌تواند روش زندگی و چگونگی روابط انسان را با جهان پیرامون خود تعیین کند و البته تغییر دهد. قبول این تئوری می‌تواند بر همه بینش‌ها و ذهنیات انسان تأثیر گذاشته و کلیه نظرات و رفتارهای انسان را تحت تأثیر قرار دهد.

کارایی دیگر نظرات کلیدی مانند نظریه کوانتوم، نسبیت یا ابر ریسمان‌ها، محصولات عملی است که بر مبنای آن‌ها پدید می‌آید. به عبارتی انسان بر اساس این «دکترین»‌ها می‌تواند ساختارهایی را بوجود آورد که محصولات آن با ساختارهای پیشین بسیار متفاوت است. مثلاً راکتورها و سلاح‌های هسته‌ای بر اساس نظریه نسبیت بوجود آمدند یا اکنون نسل جدیدی از کامپیوترهای جهش یافته و صنایع فوق مدرن مخابراتی با استناد به نظریه کوانتم طرح ریزی شده‌اند. البته ممکن است یک نظریه الزاماً محصولات تکنولوژیک نداشته باشد یا نتوان با نتیجه‌گیری مستقیم از آن به چنین محصولاتی رسید زیرا تعمیم پذیری و دامنه پاسخگویی دکترین‌ها ممکن است بسیار متفاوت باشد. مثلاً یک نظریه فلسفی ممکن است تنها به تفکرات فلسفی محدود شود و البته ممکن است یک نظریه فلسفی چنان قابل تعمیم باشد که همه ابعاد زندگی انسان را از سیستم حکومتی و شیوه حکومت داری گرفته تا جزئی‌ترین مسائل زندگی شخصی تعیین نماید. بعضی از تئوری‌های سیاسی یا معنوی دارای چنین ویژگی فراگیری بوده‌اند. تئوری‌هایی مانند کاپیتالیسم، فاشیسم، کمونیسم و لیبرالیسم. بعضی از دکترین‌ها هم با هدفی بسیار محدود و در زاویه‌ایی از زندگی دارای کاربرد می‌باشند مثلاً انواعی از دکترین‌های نظامی یا روابط بین الملل یا غیره.

اما تئوری هماهنگی. این یکی از نظریه‌های بنیادی مطرح شده در علوم باطنی و دانش تفکر (در واقع علم زندگی) می‌باشد که توسط ایلیا «میم» استاد بزرگ علوم باطنی بیان گردیده است. علاوه بر این تئوری کلیدی نظریه‌های اساسی دیگری نیز توسط ایشان مطرح شده است که از جمله می‌توان تئوری‌ها و نظریاتی مانند مهار، همسویی، ارتباط متقابل، شعور عامل، الگوهای بنیادی (نرم افزارهای آفرینش)، شاهد فعال و نگاه خلاق را ذکر کرد. این نظریات کاربردهای بسیار وسیعی در تبیین شرایط و وضعیت‌های مختلف زندگی انسان داشته و هر یک از آن‌ها مانند کتابی زنده و گویا برای حل مسائل انسان عمل می‌کنند. از هر یک از نظریات کلیدی می‌توان صدها محصول و روش رفتاری، ذهنی، ارتباطی و نیز دهها شیوه هدف یابی و تحقق موفقیت استخراج کرد. بعضی از این تئوری‌ها طیف تاثیرگذاری بسیار وسیع تری دارند و در همه ابعاد و اجزاء زندگی دارای کارایی و پاسخگویی هستند. تئوری هماهنگی از جمله این دکترین‌هاست.

بر اساس نظریه هماهنگی می‌توان «پاسخی هماهنگ» را برای همهٔ مسائل بشر معلوم کرد. مطابق این نظریه، هماهنگی، یکی از اصلی‌ترین قوانین طبیعت و کائنات می‌باشد و از مهم‌ترین عوامل موفقیت در هر کاری محسوب می‌شود. بنابراین رعایت هماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها و امور مختلف، به هماهنگ زیستی با جهان منجر شده و موفقیت انسان، در امور مختلف از همین نگاه، معنا می‌یابد.

در واقع نظریهٔ هماهنگی دارای چند حلقهٔ بظاهر مستقل است که از بهم پیوستن این حلقه‌ها، حلقه‌ای بزرگ به نام هماهنگی بوجود می‌آید. مطابق این دکترین نمی‌توان بطور قطعی برای کسی تعیین تکلیف کرد. «چیزی که ممکن است برای یکی خوب باشد، برای دیگری ممکن است بد باشد» زیرا انسان‌ها (و کلا موجودات) تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی قرار دارند. همچنین «چیزی که ممکن است امروز و در اینجا بد باشد چه بسا فردا یا در جای دیگر خوب باشد». طبق دکترین هماهنگی نمی‌توان بطور قطع برنامهٔ ثابتی را برای زندگی یک شخص یا یک ملت ترسیم کرد بلکه بهترین تصمیم‌گیری برای یک فرد یا ملت می‌بایست متناسب با شرایط آن‌ها اتخاذ شود و هماهنگ با آن‌ها باشد. بر این اساس «نمی‌توان گفت که کدام سیستم حکومتی قطعاً خوب یا بد است؟» اگر بخواهیم بر اساس تئوری هماهنگی واکنش نشان دهیم یا تصمیم بگیریم نمی‌توانیم از قبل این تصمیم و واکنش را

معلوم کرده باشیم. بلکه «تعیین بهترین واکنش نیازمند هوشیاری و هوشمندی بوده و برای یافتن آن ما ناچار به تحقیق و تفکر هستیم». طبق اصل هماهنگی، ممکن است یک روش حکومتی در فلان کشور درست باشد اما درستی و موفقیت آن در کشور مذکور به معنای تعمیم یافتگی موفق آن نیست. در مقیاس کوچک تر، ممکن است یک روش زندگی یا اتخاذ تصمیمی خاص در همان زمانی که برای یک نفر خوب است برای شخص دیگری خوب نباشد، یا برای همان شخص در زمان و مکان دیگر خوب محسوب نشود. بهترین سیستم حکومتی برای هر ملت هماهنگ‌ترین سیستم است نه سیستمی که الزاماً بعنوان بهترین شناخته شده یا حتی به انگیزه خیرخواهی بر آنان تحمیل شده است. حکومت‌های دوران باستان، حکومت‌های کلیسایی و امپراطوری‌های شرق، و حتی اواخر کمونیسم و لیبرالیسم همگی در مقاطعی از زمان و برای مخاطبان خود شاید لازم بوده باشند. برای اینکه معلوم کنید بهترین شیوه حکومت برای یک ملت کدام است این را نمی‌توانید فی البداهه بگویید. بلکه باید دید برای کدام ملت، با چه شرایط، با چه اهداف و اندیشه‌هایی و در چه زمانی هماهنگ‌ترین شیوه حکومتی کدام است؟ «جواب یک سؤال واحد برای چند نفر (چند سؤال کننده مختلف) می‌تواند متعدد باشد». عبارتی «چه کسی می‌پرسد و در چه شرایطی می‌پرسد، تعیین کننده جواب است. حتی جواب یک سؤال واحد برای یک انسان هم ممکن است در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، مختلف باشد.»

طبق این اصل، تعیین کننده درستی یک چیز (یک نظر، یک تصمیم، اتفاق یا...) را بیش از هر عامل دیگری، هماهنگی تعیین می‌کند. یعنی کار درست مساوی کار هماهنگ است و کار نادرست به معنای کار ناهماهنگ تلقی می‌شود.

تئوری بنیادین هماهنگی به ما می‌آموزد که هر کس خودش است و با دیگری متفاوت است. بنابراین آنچه درباره او درست است ممکن است درباره دیگری درست نباشد. این درباره جوامع و کهکشان‌ها و کل کائنات هم صادق است. همچنین از آن می‌آموزیم که راز ماندگاری و عبور کردن و موفقیت هماهنگی است. قوی‌ترین و موفق‌ترین موجودات طبیعت، آن‌هایی هستند که توانسته‌اند خود را با شرایط (و تغییر شرایط) طبیعت هماهنگ و سازگار کنند. از مهم‌ترین اصول ماندگاری موجودات طبیعت، از میکروب‌ها و الکترون‌ها تا کهکشان‌ها و کائنات، هماهنگی است. هر موجودی که ناهماهنگ با میدان و شرایط زندگی

خود بود، از ادامهٔ حیات باز ماند و ماندگارترین‌ها هماهنگ‌ترین‌ها بودند. قوی‌ترین موجودات ناهماهنگ از بین رفتند و ضعیف‌ترین موجودات هماهنگ به زندگی خود ادامه دادند. زمین زنده ماند اما برخی از بزرگ‌ترین کهکشان‌ها نابود شدند. دایناسورها فسیل شدند اما حشرات به جا ماندند. سیستم تنفس ماهی هماهنگ با شرایط زیر آب است. پرها و ساختار بدن پرندگان متناسب با پرواز است ساختمان جسمی خزندگان، چهارپایان، کرم‌ها و حشرات مناسب نوع و شرایط زندگی آن‌هاست. حیواناتی که در استوا زندگی می‌کنند از هر نظر با شرایط استوا تطبیق یافته‌اند و آن‌هایی که ساکن سرزمین‌های قطبی‌اند نیز همچنین. در طبیعت همه چیز هماهنگ است و همهٔ موجودات طبیعت هم با شرایط و زمان و مکان زندگی خود هماهنگ‌اند. طبیعی‌ترین انسان‌ها که انسان‌های زنده‌اند هم آن‌هایی هستند که با شرایط خود هماهنگ‌اند. تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و مکتب‌های ناهماهنگ مردند. زیرا ناهماهنگ بودند. و آن‌ها که ماندند و زنده ماندند، هماهنگ بودند و با تغییر شرایط هماهنگ شدند. به عکس هر موجودی که نتوانسته است خود را با طبیعت و روند تغییرات آن هماهنگ سازد محکوم به شکست و نابودی بوده است. این دربارهٔ نسل انسان‌ها، تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و حکومت‌های مختلف هم صادق است. همهٔ جهان و تمام زندگی مانند یک رقص عظیم و جمعی است. هر کس به شیوهٔ خود می‌رقصد اما همه هماهنگ با هم می‌رقصند. آهنگ یکیست و رقصانده هم یکیست اما هر کسی آهنگ را آنطور می‌شنود که قادر به دریافت آن است. در این رقص بزرگ هر کسی که ناموزون برقصد و وزن آهنگ غالب و یگانه را رعایت نکند، محکوم و مطرود خواهد شد. رقصندگان بی شمارند پس آواهای دریافت شده و شیوه‌های رقص هم بیشمارند اما همه رقصندگان باید هماهنگ برقصند تا رقصنده محسوب شوند؛ هماهنگ با آوایی که می‌شنوند؛ هماهنگ با شرایط خود و هماهنگ با آن «یکی». انسان توانست خود را با بسیاری از شرایط تطبیق دهد و آموخت تا در میدان‌های مختلف زندگی، متناسب رفتار کند اما حیوانات و گیاهان قادر به اینکار نبودند و تنها در میدان زیستی خود هماهنگ رفتار می‌کردند بنابراین انسان به سرور و پادشاه موجودات طبیعت، تبدیل شد. در میان انسان‌ها نیز پادشاه حقیقی از همهٔ آن دیگران هماهنگ‌تر و همسوتر است. . .

با تبیین نظریهٔ هماهنگی در ابعاد مختلف زندگی انسان، خود بخود دچار تحول عمیق و موضع‌گیری چرخشی می‌شویم البته در همهٔ جوانب زندگی. مطابق دکتترین هماهنگی، بهترین

تغذیه، تغذیه هماهنگ است بنابراین هیچ یک از رژیم‌های غذایی خاص، دارای ارزش و ارجحیت مطلق نسبت با سایر رژیم‌ها نیست. ممکن است رژیم لبنیات صرف برای عده ای مناسب باشد اما این رژیم برای جمعیتی دیگر نامناسب و مضر به حساب آید. همچنین بهترین شغل، هماهنگ‌ترین شغل است. بهترین ازدواج و هماهنگ‌ترین ازدواج است. درباره بهترین شیوه تفکر، بهترین روش مبارزه، بهترین روابط، بهترین هدف و بهترین مشغولیت هم به همین شکل می‌توان قضاوت کرد. بطور کلی بهترین شیوه زندگی، هماهنگ زیستی است. تئوری هماهنگی در عین ساده بودن دارای سطوح بسیار ژرف و دامنه تعمیم پذیری بسیار وسیع است. اشاره‌هایی که گذشت، فی الواقع نگاهی شتابزده و نسبتاً سطحی به نظریه هماهنگی است که البته همین نگاه هم عمدتاً برداشت‌ها و یادداشت‌هایی نقل به مضمون از درس‌های هماهنگی در دوره الفبای علوم باطنی بوده است. قطعاً برای باز کردن ابعاد این نظریه، مؤلفه‌های آن، پیوندها و نتایج آن، آنچه گفته شد، حداکثر در حد فتح الباب می‌تواند باشد و نه بیشتر. اما در پایان همین فتح الباب بهتر است این نکته را ناگفته نگذارم که یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های هماهنگی و هماهنگ زیستی نرمی و انعطاف پذیری است و در نقطه مقابل؛ خودبینی و خود محوری یکی از ارکان اصلی، ناهماهنگی محسوب می‌شود.

الگوهای هماهنگی^۳

ایلیاسا

(گزیده قسمت اول)

* در روش نورانی حمله نمی‌کنی و دفاع نمی‌کنی بلکه مهار می‌کنی و به کنترل درمی‌آوری. نه تحمیل می‌کنی و نه تحمل بلکه واقعیت را حمل می‌کنی. در روش نورانی با جنگیدن می‌جنگی و با صلح مصالحه می‌کنی. بجای مقاومت، نیروی مهاجم را بر علیه خودش بکار می‌گیری و یا در توافق غلبه می‌یابی. بجای مقابله مفاهمه را به میان می‌آوری، صید کردن را بر شکار کردن ترجیح می‌دهی و انعطاف‌پذیری را به جای خشکی و شکنندگی برمی‌گزینی. کارها را آسان می‌گیری و به سادگی با آنها مواجه می‌شوی. قدرت شرارت را در عین قبول واقعیت آن، انکار می‌کنی زیرا شاید واقعیت داشته باشد اما حقیقت ندارد. در روش نورانی، از بحث و جدل کناره می‌گیری و بیشتر به حرکت از کناره‌ها تمایل داری. غالباً بجای مواجهه مستقیم برخورد غیرمستقیم را بکار می‌بندی و بجای یک قالب ثابت قالبهای گوناگون را اتخاذ می‌کنی بدون آن که اصل واحد آنها دو شود. در این شیوه خودپنداری را ترک می‌کنی و با همذات‌پنداری می‌پنداری. می‌گذری و درگیر نمی‌شوی. نسبت جهان و چیزها را به خاطر می‌آوری و مطلق‌گرایی را فراموش می‌کنی. (۱)

* روش من همانند نور است و مانند ابر است و مثل طبیعت عمل می‌کند. آن روش خداوند است. شیوه من نرمی و هماهنگی و همسوئیست. در این طریق، محبت و آگاه کردن (فهماندن) و راه بردن (مهار کردن) ضروریست. اساس آن بر عدالت و راستی و درستی است و اجبار و خودبینی و مطلق‌انگاری در آن راه ندارد. همذات‌پنداری بجای خودپنداری عمل می‌کند و مهار کردن بر حمله و دفاع ترجیح دارد. جهت آن حقیقت‌گرایی و

^۳ اکثر این توصیه‌ها از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۱ توسط استاد ایلیا معلوم و بیان گردیده است و این بخش گزیده قسمت اول بوده و شامل بازنویسی توصیه‌های مذکور است. لازم به یادآوری است که بیشتر این متن حاصل بازنویسی و نقل به مضمون کلام استاد بوده و «عین کلام» نمی‌باشد.

آشکار سازی حقیقت است. متناسب با شرایط و هماهنگ با زمان و مکان است. با تغییر شرایط تغییر می کند اما اصل آن یکیست و ارکان آن ثابت است. (۲)

* آنکه به روش نورانی عمل می کند، واقعیت آنچه را که هست می پذیرد اما بر آنچه می خواهد متمرکز است و جز به آن راضی نمی شود. زور و اجبار را ترک می کند. او به هر شکلی که لازم است در می آید اما از مرکزیت خود در نمی آید و مشاهده گر می ماند. در مقابل چیزی نمی ایستد و جایی هم نمی ایستد که چیزی در مقابلش ایستاده باشد. صورتش عوض می شود اما سیرش تغییر نمی کند و اصلش یگانه است. اگر شاخه هایش بر اثر جریان باد به هر طرف تکان بخورند، باکی نیست زیرا ستون وجودی او ثابت و واحد است و ریشه هایش در خاک محکم اند. او با شرایط می رقصد اما کنترل جریان رقص در دستش است. (۳)

* ابر به هر شکلی که باد آنرا در می آورد در می آید اما همان ابر است که هست. سبک است و بالا می رود و در بالا هم سیال است. با آنکه بالاست اما با باران خود پایین می آید و گاهی از طریق مه به سجده می افتد. ابرها با شرایط زمان خود را هماهنگ می کنند. همیشه بصورت باران نمی بارند گاهی بصورت شبنم خود را در دسترس قرار می دهند. وقتی هوا سرد شد برف و تگرگ می آید و گاهی که هوا گرم است دیگر نمی بارد. . . همه چیز از ابر پدید می آید حتی آبها و دریاها هم. ابر معلم و پروردگار آب است و آب آنچه آموخته و آنچه می کند از اوست که دارد. اگر روان است و به هر شکل در می آید اینرا از ابر آموخته و از او آموخته همیشه اصل خود را حفظ کند، زندگی ببخشد، به وقتش منجمد شود و به وقتش مایع باشد یا بخار شود. از ابر آموخته که نرم و انعطاف پذیر باشد، هرگز نشکند و خود نیز چیزی را نشکند. همواره پذیرای نور است و نور را از خود عبور می دهد و با خود حمل می کند. ابر به او یاد داده است که چگونه ساده و شفاف باشد و هر جا که رها شود به مبدأ خود، به دریا باز گردد. . .

لا توتزو و پیش از آن فرزندگان دیگری فهمیده بودند که آب الگویی کار ساز است. او می گفت که برترین خوبی، مانند آب است. بدون آنکه تلاشی کند یا به زحمت بیفتد،

خوبی‌هایش به همه می‌رسد. متواضع است و پست‌ترین جا را برای خود برمی‌گزیند و از این نظر بسیار شبیه به روح آسمان است. آب که نرم‌ترین چیزهاست و از همه تسلیم‌پذیرتر است می‌تواند بر سخت‌ترین چیزها غلبه کند و آنچه خود قالبی ندارد می‌تواند در بی‌صورتی راه یابد. رودها با تواضع و افتادگی‌شان است که می‌توانند دره‌ها را به تسخیر خود درآورند. انسان بزرگ با کوچک کردن خود، رهبری مردم را عهده‌دار می‌شود. حالا اگر تو هم به آب نگاه کنی می‌بینی که آب به هر شکل که درمی‌آید همان آب است چون نرم است و جریان دارد. حتی از میان کوهها عبور می‌کند. در سطح زمین جاری می‌شود. زمین را می‌شکافد، بخار می‌شود و بالا می‌رود اما هنوز آب است. به هزار شکل درمی‌آید اما یکیست. تغییر می‌کند اما یکیست و اصل آن دگرگون نمی‌شود. اگر کسی آنرا ترک کند زندگی را ترک کرده و اگر کسی با آن بجنگد با حیات خود جنگیده. همه حاضرند برای آن بجنگند اما هیچ کس حاضر نیست با آن بجنگد و او خود با هیچ چیز نمی‌جنگد... (۴)

* کلیدی‌ترین شیوه، نرمی است و مؤثرترین نرمی، نرمی هماهنگ است و مؤثرترین هماهنگی، هماهنگی فعال است و مؤثرترین هماهنگی فعال، هماهنگی همسو است. (۵)

* هر زمانی روش خود را می‌طلبد و هر طلبی روش خود را می‌خواهد. اگر طالب چیزی هستی به طلب زمان گوش کن و هماهنگ با آن طلبت را بطلب. (۶)

* حقیقت‌گرایی و آشکارسازی حقیقت حرکت عمومی هستی و کائنات است و همسویی با آن همسویی با جهان است. (۷)

* بهترین روش‌ها هماهنگ‌ترین روش‌ها است. (۸)

* اندازه توفیق و اثرگذاری چیزها و روش‌ها متناسب با هماهنگی آنهاست. برای تحقق، می‌بایست با هر چیزی به روش هماهنگ برخورد کرد و برای هر هدفی با شیوه‌ای متناسب اقدام نمود. (۹)

* هر روشی تنها در زمان و مکان خود و برای هدف متناسب با خود، اثر لازم و کافی را دارد. (۱۰)

* برای برخورد هماهنگ، همذات‌پنداری و همذات‌گیری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. (۱۱)

* بجای نه، می‌توان گفت بر فرض بله و آنگاه واقعیت نه را از این طریق به اثبات رساند. (۱۲)

* آنچه شکستنی است شکسته خواهد شد. تلاش برای حفظ آن، بیهوده است. (۱۳)

* غالباً شاید و اگر بهتر از حتماً و هرگز اند. (۱۴)

* آگاه کردن، نرمی کردن است و بالاترین نرمی محبت است. (۱۵)

* بجای ضربه زدن لمس کن. (۱۶)

* در طبیعت، موجوداتی که به اصل نرمی عمل کردند به حیاتشان ادامه دادند و آنها که از اصل سازگاری و انعطاف‌پذیری خارج شدند از دور حیات خارج شدند. (۱۷)

* اجبار مردود است مگر آنکه لباسی بر تن محبت باشد آنهم در زمان اجتناب‌ناپذیر بودن آن. (۱۸)

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

XYZ

تفکر متعالی شامل دو جریان باطن گرا و ظاهر گراست که از تلفیق و توافق این دو تفکر متعالی حاصل می‌شود. جریان ظاهر گرا بر اساس واقعیت‌های محسوس و قابل تشخیص حرکت می‌کند در حالیکه اتکاء اصلی تفکر باطن گرا بر اسرار و ناشناخته‌ها می‌باشد. منطقی است که برای حل مسائل ظاهری لازم است از تفکر ظاهرگرا و برای حل مسائل باطنی از تفکر باطن گرا استفاده شود. اما در صورتی که بخواهیم الزاماً به بهترین شیوه ممکن عمل نماییم می‌بایست این دو جریان را توأمأً بکار ببریم که اصطلاحاً روش Z خوانده می‌شود. از تفکر متعالی با عنوان XYZ (ایکس وای ضد) هم نام برده شده که در آن X نماد جریان اسرارگرا Y نماد واقعیت گرایی و Z به معنی کلیت تفکر متعالی (نقطه توافق و تعادل ظاهر و باطن دربردارنده و کامل کننده هر دو) می‌باشد. طرز صحیح نوشتن این ترکیب XZY است. در اینجا به مقایسه این دو جریان فکری می‌پردازیم.

تفکر باطن گرا

۱. سعی در مفهوم یابی و برخورد با اسرار دارد
۲. کاهش جریان فکر و افزایش حیرت و سکوت و خاموشی
۳. سعی در افزایش تماس با مجهولات
۴. معنی گرا و فرمؤل شکن
۵. مایل به چیستی و کیستی
۶. بیشتر فردی و اختصاصی است تا اجتماعی
۷. به نیازهای معنوی، مادی انسان توجه می‌کند
۸. تا حد زیادی نامشخص، کم قاعده، پیش بینی ناپذیر و ابهام پذیر
۹. کاهش نظم و ایمنی ظاهری و کاذب
۱۰. پیچیده است و به پیچیدگی گرایش دارد
۱۱. به آنچه که نمی‌داند (اما می‌داند که هست) اتکا دارد
۱۲. به طور کلی نگاه به درون چیزها دارد

تفکر ظاهر گرا

۱. برای دانستن بیشتر و حذف مجهولات تلاش می کند
۲. افزایش جریان فکر و گفتگوی درونی
۳. سعی در کاهش ناشناخته‌ها و ندانسته‌ها
۴. ساختارگرا و فرمول ساز
۵. علاقه مند به چه چیزی و چگونه
۶. بیشتر در ارتباط با اجتماع و زندگی اجتماعی انسان است
۸. تا حد زیادی مشخص، تعریف شده، قاعده مند، پیش بینی پذیر و کم ابهام
۹. افزایش نظم و ایمنی ظاهری و کاذب
۱۰. ساده است و برای ساده‌تر شدن تلاش می کند
۱۱. به آنچه می داند (و در دسترس است) تکیه دارد
۱۲. کلاً به بیرون چیزها نگاه می کند

تفاوت تفکر انکارگرا و حقیقت گرا (تفکر متعالی)

تفکر متعالی رو به بالاست جهتش صعود است. بر اساس حضور الهی و برای آن است و نه در جهت تخریب بالا و آنچه در بالاست. حقایق بالایی و باطنی و غیب را می پذیرد و برای انکار آن نمی کوشد بلکه به پذیرش آن سعی دارد.

این (تفکر متعالی) می گوید: تفکر به تنهایی یکی از راه هاست و آن می گوید همه راه ها تفکر است.

این تفکر را نوعی هنر می داند و آن هنر را نوعی تفکر. این نرم است، انعطاف پذیر است و رقصندگی؛ مبارزه ای عاشقانه است و کامل اندیشی هنرمندانه. آن در تلاش است تا به نیازهای نفسانی انسان پاسخ دهد و این می کوشد تا پاسخ گوی نفس نیازها باشد.

این باطن گراست. به اسرار می رود و حقیقت ناشناختنی را می جوید و آن ظاهر گراست، فعالیتش در جهت اسرار زدایی و انکار حقیقت ناشناختنی است. آن در جستجوی واقعیت هاست نه حقیقت زنده و حاضر.

این به ظاهر و باطن توجه دارد و اگر باطن گراست ظاهر گرا نیز هست و آن متوجه ظاهر است و اگر به ظاهر باطن گراست، در واقع به باطن ظاهر گراست.

بنیاد این، ایمان به (هستی) بی نهایت است و آن نمی تواند قائل به بی نهایت باشد چون بی نهایت هر چیزی را در خود می بلعد حتی آن را.

این می گوید دانستن پر خطر است و آن می گوید دانستگی خوشبختی است. این می گوید تفکر لازم است اما کافی نیست و آن می گوید تفکر شرط لازم و کافی است.

این می گوید با تفکر بعضی از مسائل را می توان حل کرد و از بعضی حوزه ها عبور کرد و آن می گوید تفکر حلال همه مسائل است و با آن گذر کامل شدنی است.

^۴ منظور از کلمه آن، تفکر انکارگرا می باشد. این نوع تفکر در مقابل تفکر حق گرا قرار دارد و گرایش اصلی آن انکار حق و روند حق گرایی است.

این می گوید اصل، روح تفکر است و آن می گوید مهارت در تفکر.
این انسان را هستی شکل پذیر و تبدیل شدنی می داند و آن شبیه به یک ماشین انسان را
می نگرَد.
آن بر حافظه تأکید می کند و بزرگ ساختن انبارها لکن تأکید این بر کشف است که
ندانی تا کشف نکنی.
این می گوید هدف حل مسائل نیست و آن مهم ترین چیز را حل مسائل می داند.
در این، اخلاق از ارکان تفکر است و آن علم اخلاق را چیزی جداگانه و گاه بی ارتباط
می پندارد.
این بر کامل اندیشی تأکید دارد و آن بر اندیشه. پس این توصیه می کند که قضاوت زود
است، دیر باید به قضاوت نشست و اگر باید پس به نرمی و آهستگی شایسته است و آن
فریاد می زند قضاوت؛ قضاوت پی در پی را می خواهد، هر لحظه، اگر نه عقب مانده
ای.
این معلم را برای آموختن حیاتی می داند و آن اعتقاد دارد که مهم مواد آموزش است و
آموزگار ضروری نیست.
این تفکر را مهم نمی داند، عشق را و معشوق و معبود را مهم دانسته و تفکر را یکی از
راه های عشق ورزی و عشق بازی با معبود؛ و برای آن این حرف ها مضحک و بی
اعتبار است.
این می گوید تفکر یکی از قوای روح است و آن روح را پذیرفته و تفکر را اساسی
ترین و برترین قابلیت انسان می داند.
این تفکر را عنصری از راه تعالی می داند و آن کل راه تعالی.
این آمیخته به ایمان است و آن ایمان را ضد تفکر می داند و بر دوری از آن تأکید می
کند.

این زنده است چون روح زنده است و در جهت قصدهای او، و آن مرده است چون قائل به روح زنده نیست.

آن نزدیک بین و جزء نگر است پس خودبینی حاکم بر آن، اجتناب ناپذیر است.

آن به دنبال راحتی نفس بشر است و این به راحتی روح می اندیشد.

آن خواهان گسرتش گفتگوها و حرف هاست و این در صدد پایان گفتگوها و جهش از

حرف ها. پس این به سکوت می رود و آن به گفتگوی بیش تر.

آن می گوید زنده باد من و این می گوید زنده باد او در من و در همه.

آن می گوید باید بر همه چیز حاکم شد و این می گوید باید به حاکم همه چیز تسلیم

شد.

...

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «مییم»

درباره تصمیم گیری

در تصمیم گیری می توانید تصمیم ها را گیر بیندازید، یعنی تصمیم گیری کنی. تصمیماتی گرفته شده وجود دارد که تنها لازم است آنها را صید کنید. یا آنکه تصمیمات را بسازید و تصمیم سازی کنید. در شرایطی بهتر است تا جهان، زندگی و سرنوشت برایتان تصمیم بگیرد و شما صرفاً تصمیمات را بیابید و این تصمیم یابی است. گاهی لازم است خود موضوعات، تصمیم را اعلام نمایند که آن تصمیم بینی است. . . اما در اغلب مواقع مردم دچار تصمیم داری هستند. از پیش تصمیم خود را گرفته اند و قضاوت خود را کرده اند گویی از همه چیز باخبرند و اسرار را در نگاه خود دارند. تصمیماتی که اکثراً می گیرند غالباً سطحی، عجولانه و هیجان زده است و تهی از آگاهی لازم و کافیست. بنابراین به نتایجی آشفته و ناهماهنگ و عمدتاً مخرب منجر می شود.

گاهی با ایده های کم و بیش روشنی برخورد می کنید و می ماند بررسی و انتخاب یک ایده، ولی گاهی لازم است تو ایده ها را بیاوری و چیزی در معرض دیده تو نیست. که اینها از دو مسیر می روند.

در روند انتخاب مراقب خوش بینی و بدبینی و وهم بینی باشید و از وجود عنصر واقع بینی در سراسر روند آن اطمینان حاصل کنید.

در اکثر موارد یک تصمیم بزرگ از بسیاری تصمیمات کوچک خوبتر است اما در مواردی لازم است یک تصمیم بزرگ را از طریق تصمیمات کوچکتر اتخاذ نمود و در مواقعی تصمیم نگر فتن، خود بهترین تصمیم ممکن است چون نیازی که پاسخش تصمیم گیری است دارای پاسخ های دیگری نیز می تواند باشد. پس تا شرایط تصمیم گیری و قضاوت فراهم نشده به آن اقدام نکنید و نیز اگر ضرورتی در آن نیست صرف نظر کنید.

ابتدا بر پایه محکمت و مسلمات، و آنچه کاملاً آشکار است انتخاب کن و سپس بر مبنای اسرار، و آنچه نا آشکار است و نیمه آشکار، این روش خردمندانه زیستن در زمین است. امور از انواع گوناگون‌اند بنابراین برای موضع گیری متناسب، باید با هر دسته از امور همجنس، به نوعی برخورد کرد و از همین است که ضرورت شیوه های گوناگون انتخاب بوجود می آید.

برای انتخاب هماهنگ گاهی تفکر لازم است آنهم به شیوه های متناسب با موضوع و شرایط. گاهی به سکوت رفتن راه گشاست و گاه مراجعه به رویاها. زمانی تنها قلب است که می تواند پاسخ ات دهد و ایمانت تو را می رهاند و زمان دیگر از راه های دیگر. اما باید کار را از جایی شروع کرد و آنجای مطمئن و امن و ایمن، ایمان است که آمین روح الامین و ام الامر به آن آنست. . .

و بعد از ایمان و تکیه به قلب، به نور عقل و آن روشنایی که در ذهن می آید، انتخاب کنید. پس برخلاف قلب و ایمانتان که برخلاف روح است تصمیم نگیرید و قضاوت کنید. از آنچه قلبت را می لرزاند و منقبض و گرفته می کند به شدت پرهیز کن. این وصیت آدم بود به فرزندش. اگر آدم به ترس و توجهی که به درونش راه یافت به خوبی توجه می کرد هرگز از عمق حضور خداوند رانده نمی شد.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

تصمیم گیری سیستماتیک

فرم هفت دهم از روش ده انگشتی

به قلم «حم»

انتخاب و تصمیم گیری یکی از ساده ترین و در عین حال پیچیده ترین کارهاست. سادگی آن زمانی است که فقط بخواهیم تصمیم بگیریم و اثرات پیامدهای آن از نظر ما مهم نباشد. همچنین تصمیمی که متضمن رسیدن به نتیجه مطلوب و حصول موفقیت نباشد. در چنین شرایطی می توانیم در هر لحظه یک تصمیم و در یک روز هزاران تصمیم هماهنگ بگیریم. اما وقتی که ضرورت انتخاب درست، تصمیم هماهنگ، تحقق شرایط مطلوب و نتیجه موفق به میان می آید و به تناسب این ضرورت، ممکن است روند تصمیم گیری پیچیده تر و دقیق تر شود...

علی رغم خطرات زیادی که تصمیم گیری و انتخاب ممکن است به دنبال داشته باشد، برای زندگی در این جهان ما ناگزیر از آن هستیم و حالا که تصمیم گرفتن اجتناب ناپذیر می باشد، ضروری است که با بهترین روش ممکن به آن پردازیم. یکی از عملی ترین و کاربردی ترین متدهای تصمیم گیری سیستماتیک روش ده انگشتی می باشد که مطابق بیان دوم ایلیا (میم) (ر) به آن «هفت دهم» گفته می شود.

آنچه در اینجا به عنوان فرم هفت دهم می آید در واقع برداشتی است از روش ده انگشتی. در مشروح این روش، شاخه ها و نکات فرعی زیادی وجود دارد که در این خلاصه نیامده است.

۱. **تعریف هدف:** هدف چیست و دارای چه مشخصاتی است؟

(یا) قصدهای من از این تصمیم گری چیست؟

(یا) وضعیت مطلوب مورد نظر کدام است؟

۲. **شناخت مسئله:** مسئله (موضوع تصمیم گیری) چیست؟

و چه ابعادی دارد؟

در اینجا به ترسیم واضح صورت مسئله می پردازیم و ابهاماتی را که پیرامون آن وجود دارد، روشن می کنید. «خوب پرسیدن نیمی از دانستن است» بنابراین مسئله را به خوبی و به وضوح مطرح کنید تا رسیدن به جواب آسانتر شود. مسئله را به شکل های مختلفی می توانید مطرح کنید. گاهی همین کار، به وضوح بیشتر منجر می گردد. در مواقعی هم لازم است مسئله را خرد یا آن را با یک مسئله بزرگ تر تلفیق کنید...
زمانی اقدام به تصمیم گیری و حل مسئله کنید که شرایط آن را تا حدی که کفایت می کند برقرار باشد. مثلاً اطلاعات ضروری پیرامون موضوع را در اختیار داشته باشید.

۳. حدس زنی راه حل ها (گزینه یابی): (برای حل مسئله) چه کارهایی می توانم بکنم؟

(یا) راه حل های ممکن و احتمالی کدام است؟

غالباً افراد در برخورد با راه حل ها به اولین چیزی که به ذهنشان می آید عمل می کنند. در بسیاری از مواقع اولین چیزی که به ذهن می آید سطحی، شرطی شده، القایی (از جامعه) و خالی از دوراندیشی است بنابراین در این مرحله به جای انتخاب فوری یک راه حل، حداکثر امکانات دیگر را جستجو و معلوم کنید. هر ایده ای را که ممکن است (هر چند با احتمال ضعیف) راه حل مسئله شما باشد یا به حل آن کمک کند، مشخص نمایید. حتی اگر راه حل هایی مسخره و خنده دار اما نسبتاً عملی به ذهنتان می رسد، در فهرست قرار دهید. در این مرحله، از خلاقیت خود حداکثر بهره برداری را داشته باشید. بدون آنکه گزینه های احتمالی را مورد بررسی دقیق قرار دهید، هر ایده ای را که ممکن است جوابی در آن باشد، لیست کنید.

۴. انتخاب بهترین راه: بهترین راه حل کدام است؟

حالا به ارزیابی کلی ایده ها بپردازید. درباره هر ایده، جنبه های مثبت و منفی آن را ببینید. می توانید این کار را با سوال چرا بله (و) چرا نه انجام دهید.
گزینه ها را با توجه به هدف و وضعیت مطلوب مورد نظر خود محک بزنید. ببینید با شرایط شما و آنچه می خواهید، تا چه حدی همخوانی و تناسب دارند و این بررسی کلی و اولیه را نسبتاً سریع انجام دهید و متناسب ترین و بهترین راه حل را انتخاب کنید.

۵. بررسی بهترین راه حل: آیا این بهترین راه حل است؟

(یا) چرا این کار را انجام دهم و چرا نه؟

(یا) چرا بله و چرا نه؟

در این ارزیابی اختصاصی که مشروح تر و دقیق تر از بررسی کلی گزینه ها می باشد، پیامدهای مثبت و منفی راه حل انتخابی را معلوم کنید. اگر توانستید تدابیر لازم را برای جبران پیامدهای منفی احتمالی، اتخاذ کنید یا آن که این پیامدهای منفی را تا حدی که ارزشش را داشته باشد، پذیرفتید، به مرحله بعدی وارد می شوید، در غیر این صورت دوباره به سایر گزینه های ممکن (مربوط به مرحله قبل) می اندیشید با این قصد که یا از تلفیق آنها با راه حل انتخابی بهره ببرید یا راه حل دیگری را انتخاب کنید.

۶. بازنگری هوشمندانه: آیا روند طی شده هوشمندانه و واقع بینانه است؟

(یا) آیا کار (انتخاب و بررسی ها..) به درستی انجام شد؟

(یا) بر سیر مراحل کار چه نقص هایی وارد است؟

در صورت عدم اطمینان کافی از وجود عنصر هوشیاری (که واقع بینی نیز یکی از ویژگی های آن است) در روند مراحل طی شده، لازم است حداقل یکبار به بازبینی و کنترل سیر کاری انجام شده، پردازید و آن را با هوشمندی و واقع بینی از نظر بگذرانید. باید مطمئن شوید که عبور مراحل مذکور درست بوده و طی آن اشتباهی صورت نگرفته است.

۷. مشورت نهایی: از دیدگاه تو، تصمیم من چطور است؟

مشورت اندیشی یکی از شاخه های تفکر متعالی است که به شاخه های فرعی متعددی تقسیم می شود. این مشورت می تواند درونی یا بیرونی باشد. همچنین طرف مشورت می تواند یک فرد یا افرادی معلوم و یا چیزهای دیگری باشد. در تفکر متعالی، قلب و روح، جسم و جهان، سرنوشت و آینده، تاریخ و گذشته، نابودی و مرگ، ارواح و نورها، زمین و آسمان، علائم و نشانه ها و حتی حیوانات و طبیعت می توانند در «شرایط متناسب با موضوع» مورد مشورت قرار گیرند. برای این کار روش هایی وجود دارد که شرح آن خارج از این مبحث است. اما عملی ترین و آسان ترین شکل مشورت، مشورت با مشاوران صلاحیت دار است.

چنین افرادی می بایست دارای علائم معلومی باشند که از جمله ضروری ترین آنها می توان به دانایی و تجربه بیش تر (در موضوع) ، عدم غرض ورزی و داشتن حسن نیت و قابل اعتماد بودن اشاره کرد.

بعد از مشورت و تثبیت بهترین راه حل، می بایست به طراحی برنامه و انتخاب بهترین روش اجرا دست بزنید. در درس های بعدی به موضوع مشورت و برنامه ریزی نیز می پردازیم.

معلم بنام

توقف

سوال کلید تفکر است

- * سؤال کلید تفکر است و تفکر کلیدیست از کلیدهای دانایی. پس سؤال کن تا بدانی و به خوبی پیرس تا به خوبی پاسخ بگیری. (۱)
- * برای آن که می خواهد در تفکر تبحر یابد ابتدا این تمرینات را توصیه می کنم:
سؤال سازی در انواع تفکر
تجزیه و ترکیب سؤالات و یافتن سؤالات برآیندی
دسته بندی و طبقه بندی سؤالات
یافتن سؤالات کلیدی که مهمترین و راهگشاترین سؤالات اند
تبدیل موانع و مشکلات به سؤالات
سؤالات متناسب با شرایط زمانی و مکانی
تغییر شکل مسائل و بیان آن به شکلهای دیگر
سؤال سازی نزولی و تصاعدی
(۲)(...)
- * برای عبور از یک مسئله باید از درهای بازی باز شدنی آن وارد شد والا عبور میسر نیست. (۳)
- * گفته اند سؤال نیمی از دانستن است. لکن همه سؤالات از جنس کلمات نیستند و امکان بروز آنها تنها این نیست. (۴)
- * برای به کنترل درآوردن بشناس و برای دانستن پیرس. (۵)
- * انواع روشهای تفکر روشهای گوناگونی برای طرح سؤال اند پس با آموختن طرق سؤال کردن، انواع روش تفکر را آموخته اید. (۶)
- * بعضی سؤالات را دور بینداز و بعضی را نزدیک بینداز و اندکی را نگه دار و به جایی نینداز. (۷)

* در برخورد با موضوعات سؤال برانگیز سؤال کنید. در این هنگام هر سؤالی را نپرسید بلکه موثرترین و راهبردی‌ترین سؤالات را مطرح کنید. تاریکی‌هایی را روشن کنید که ضروریست و الا تاریکی کم نیست. ابهامات و موانعی را به سوال تبدیل کنید که پیش روی شماست و حرکت هماهنگ شما را متوقف ساخته. به سؤالاتی بپردازید که برای عبور کردن کلیدی است زیرا سؤالات فراوانند چون ناشناخته‌ها نامحدوداند. (۸)

* نشانه متفکر زیاد پرسیدن نیست، خوب پرسیدن است و از اولین علائم خوبی، هماهنگی است. (۹)

* بیش از حد ظرفیت پاسخگویی، خود را با سؤالات زیادی درگیر نکنید. مبارزی که با حریفانی بیش از حد توانش جدال می‌کند، چاره‌ای جز شکست ندارد. (۱۰)

* تفکر یکی از روش‌های پاسخ دادن به سؤالات است. بعضی از سؤالات خود جواب‌اند و بعضی از جواب‌ها تنها از طرق غیر مستقیم عرضه شدنی‌اند. (۱۱)

* سؤالات زیادی در ارتباط با شما و ارتباط شما با جهان وجود دارد که پرداختن به همه آنها در زندگی بسیار بعید است پس مهمترین سؤالات را بیابید و برای یافتن پاسخ آنها تلاش کنید. (۱۲)

* هر سؤالی که اول پرسیده شد الزماً اول پاسخ نمی‌گیرد حتی بعضی از سؤالات بی آنکه طرح شوند پاسخ می‌یابند. (۱۳)

* فرض کن در غاری هستی و می‌خواهی از آن خارج شوی. چندین دالان تاریک وجود دارد که یکی از آنها، به بیرون راه دارد. بعضی به پایین کوه و زیر زمین و بعضی به بالای کوه و نواحی دیگر راه دارند. برای خروج از غار باید از آن یک دالان رفت. رفتن از دالانهای دیگر رسیدن به نتیجه دیگری غیر از قصد تو است. پس سؤالی پرس که به هدف بزنند و نه چیزهای دیگر. بیهوده پرسیدن بدتر از نپرسیدن است. (۱۴)

* اگر با یک سؤال به نتیجه نرسیدی شاید با چند سؤال به نتیجه بررسی عکس این هم می‌تواند درست باشد. همچنین اگر با یک شکل پرسیدن جواب نمی‌آید شاید با تغییر شکل آن پاسخ حاصل شود. (۱۵)

* حرکت‌ات را از جایی شروع کن که دیگران تمام کرده‌اند و در تفکر به آنچه کاملاً روشن است نپرداز. (۱۶)

* همانطور که یک حرکت بزرگ از هزار حرکت کوچک و پراکنده بهتر است یک سؤال بزرگ نیز بر سئوالات جزئی و آشفته ارجح است. (۱۷)

* وقتی به جواب می‌رسی که سؤال به تو رسیده باشد نه رسانده باشند زیرا هر سئوالی از امکان وجودی یافتن جواب برخوردار است. (۱۸)

* سؤال را از همان جایی بیاور که نمی‌دانی. چیزی را پرس که نمی‌دانی و لازم است بدانی و اگر ندانی از زندگی‌ات کاسته می‌شود. (۱۹)

...

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «مییم»

سؤال درباره سؤال

۱. چه ارزشی در سوال کردن است که بر آن تأکید می کنید؟

سوال حامل جواب است و با دانستن آن دانستن جواب ممکن می گردد. سوال ذهن را متمرکز می کند و به راهبرد و بستر توجه تبدیل می شود. هر مشکلی حفره هایی دارد که اگر از طریق آن حفره ها به آن وارد شوی می توانی از درون آن به نابودیش که حل آن است اقدام کنی و آن را که مانع حرکت توست از میان برداری. برای ورود به این حفره ها وسیله ای نیاز داری که آن سوال است. با طرح آن امکان گزینش اطلاعات مورد نظرت و دانستن خودآگاهانه آنچه می خواهی فراهم می شود. با پرسش، امکان جستجو فراهم است و ذهن خود به خود فعالی می شود.

۲. چگونه مشکل به وجود می آید؟

از این نگاه مشکل صورت اولیه مسئله است که ناشی از ابهام و آشفتگی و پیچیدگی است. سؤال، معلوم کردن، نظم بخشی، و قابل حل کردن این آشفتگی است.

۳. تعریف سؤال چیست؟

در یک نگاه کنشی است که واکنش آن جواب می باشد. جریانی منفی است و چون در طبیعت این جهان هر چیزی با عکس خودش همراه است و هر سری همسری می طلبد بنابراین به جذب جریان مثبت که همان پاسخ است منجر شده و جریان نه مثبت و نه منفی آگاهی را بوجود می آورد. سؤال نوعی خلأ سازی برای جواب است اما طبیعت خلأ پذیر نیست پس سؤال که آمد جواب هم آمدنی می شود.

۴. برای درک بهتر از موضوع سؤال و تفکر آیا ممکن است مثال بزنی؟

برای استخراج معدن به قصد توانگری باید شرایطی را فراهم کنی. حدس معدن، کشف معدن، اطمینان از کشف، عملیات اکتشاف، استخراج و عرضه محصولات. هر یک از این مراحل نیز شرایط خاص خود را دارد.

برای استخراج، شما به وسیله ای برای شکافتن زمین و رفتن به درون آن نیازمندید. سؤال مانند آن مته ایست که بوسیله آن زمین را حفر می کنید تا به معدن برسید. مثل نوک دارکوبی است که برای یافتن غذا ناگزیر است بر پیکر درختان بکوبد و حشرات و شیره های

گیاهی را از زیر پوست درخت پیدا کند. مثل توری است که می خواهی پرنده ای را با آن صید کنی. لازم است حلقه های این تور و نوع ریسمان آن متناسب با پرنده و شرایط صید باشد و نیز به درستی و به هنگام، پرتاب شود.

۵. مهمترین سؤال چیست؟

این مهمترین، برای هر یک از انسانها متفاوت است. آن را باید پیدا کرد و شاید به راحتی هم پیدا نشود. مهمترین، آن سؤالی است که کلیدی ترین تغییر را در آگاهی تو پدید می آورد و مؤثرترین عبور را برایت فراهم می کند. سؤالی که حیاتی ترین چیزی را که اکنون باید بدانی، بر تو آشکار می کند.

۶. آیا سؤالی هست که بتواند برای همه، مهمترین محسوب شود؟ سؤالی که در رأس همه سؤالات دیگر باشد؟

«من کیستم» است که مادر سؤالات و مهمترین سؤال برای همه انسانهاست. کسی که پاسخ آن را کشف کرده پاسخ همه سؤالات را یافته است و کسی که پاسخ همه سؤالات را می داند قادر است از همه چیز عبور کند و همه چیز را در اقتدار و اختیار خود داشته باشد.

۷. آیا باید به «همه سؤالات» جواب داد؟ ... این یکی از معضلات است.

حتی اگر هم می توانید اما به همه سؤالات یا به سؤالاتی که همه دارند یا به همه سؤالاتی که در شما هست یا به سؤالات همه زندگی تان یا به سؤالاتی که همه از شما دارند یا به همه سؤالاتی که شما از خود دارید یا به همه سؤالاتی که در دل سؤالات است یا به سؤالاتی که همه از خود دارند یا به همه سؤالاتی که ساخته و پرداخته اید یا به سؤالاتی که همه جوابش را می دانند یا به همه سؤالاتی که همه را به انحراف کشانده یا به سؤالاتی که بر پایه فراموشی همه است یا به همه سؤالاتی که یکی را فراموش کرده یا به سؤالاتی که همه اش ابهام است یا به سؤالاتی که همه از همدیگر دارند (...). پاسخ ندهید.

بازنویسی یک گفت و شنود با ایلیا «میم»

کلام خلاق و شعور متعالی

(قسمت اول)

- * موفقیت را در طول زمان می‌توان تعریف کرد نه در هر نقطه از طول زمان. هر کار موفقیتی حاصل توافق مثبت جهانهاست. (۱)
- * هر پایانی ممکن است نقطه آغازی برای نقطه آغاز پیشین خود باشد. و هر آغازی شاید پایانی برای پایان خویش است. (۲)
- * هر در بسته‌ای را نکوب و از هر در بازی عبور نکن. برای حل مسائل ذهنی همیشه از در وارد نشو. بعضی وقتها از پنجره یا پشت بام یا با ایجاد حفره‌ای در دیواره‌های ذهنت وارد شو. (۳)
- * وقایع نتیجه توافق شعور چیزها هستند. (۴)
- * جوابها از همانجایی می‌آیند که ما آنها را در می‌آوریم. (۵)
- * اصل را با چشمانت بگیر و فرع را با دستانت. (۶)
- * برای دیدن حقیقت یکتا یک چشم باید. دو چشمت را یکی کن و یکسان بین و یکتا را بین. (۷)
- * همراهت را تغییر بده تا راه تو تغییر کند. (۸)
- * ان سان باش. (۹)
- * معادنی از انرژی و زندگی در پوست پیش از آنکه از تو سلب مالکیت شود آنها را بیاب و استخراج کن. (۱۰)
- * با جنگیدن بجنگ و با صلح صلح کن چون منفی در منفی مثبت است و مثبت در مثبت مثبت.!! (۱۱)
- * به جهان صبح به خیر بگو تا به تو شب بخیر بگوید. (۱۲)

- * رفتنی‌ها رفتنی‌اند و ماندنی‌ها ماندنی‌اند. دور شونده‌گان دور می‌شوند و حالا هم دور شده‌اند و نزدیک شدگان نزدیک‌اند و نزد «یک»‌اند. (۱۳)
- * از خورشید نپرس که نشانه‌های تو چیست؟ در آن شک نکن دیوانه می‌شوی به آن مستقیم نگاه نکن کور می‌شوی. با زندگی‌ات به آن اعتراف کن. (۱۴)
- * هر پایانی نقطه‌ای از میانه‌های راه است. (۱۵)
- * آغازها بسیارند و در یک لحظه بسیاری از آنها امکانپذیر است با اینحال حتی آغازهای مختلف در یک لحظه و توسط یک آغازگر به نتایج مختلفی ختم می‌شوند. (۱۶)
- * قبل از هر چیزی خیلی چیزهاست نه یک چیز. (۱۷)
- * شهرت زندانیست که در آن هر که تو را می‌شناسد زندانبان توست و معرفت معرفت است که اکثر معرفت‌گیران را به درک برده است. (۱۸)
- * ظرفیت زندگی انسان محدود و معلوم است و تا عوامل آن تغییر نکند نمی‌توان آنرا کم و زیاد کرد. تنها می‌توان آنرا در داخل محدوده‌هایش تغییر داد. (۱۹)
- * ما چیزهای زیادی نمی‌دانیم بنابراین بایست با احتیاط برخورد کنیم. (۲۰)
- * هر چیزی قبل از آنکه خودش را معرفی کند خود را معرفی کرده. (۲۱)
- * مهم نیست ما می‌خواهیم چکار کنیم مهم آن است که زمان با چه چیزی موافق است زیرا همان می‌شود. (۲۲)
- * یاد بگیر عبور از لجنزار و آلوده نشدن را. زیر آوار رفتن و نخراشیدن را. شمشیر خوردن و زخمی نشدن را. و بیشتر از آن یاد بگیر زهر نوشیدن و شفا یافتن را. مرگ را و زنده شدن از آن را. (۲۳)
- * پیچیده را در ساده و شادی را در رنج تجربه کردن، روز را در شب دیدن، و خود را در بیخودی یافتن، شیوه کیمیاگران باطنی است. (۲۴)

- * آنکه به نقشه آسمان عمل می کند آسمان در او نقش می بندد. (۲۵)
- * در درون تو یکیست که اگر یافتی اش نجات می یابی و نجات می دهی. ناجی کسی است که آن یکی را یافته است. (۲۶)
- * از زمانی که شناخت ناجی خود را آغاز کردید، نجات شما آغاز می شود. تنها روح کسانی نجات پیدا می کند که خود به کار نجات روح انسانها مشغول اند. (۲۷)
- * رؤیابین کسی است که با رؤیاهای ارتباط دارد و با جهان رؤیا در تماس است. او کسی نیست که تنها رؤیا ببیند و نه کسی که تنها رؤیاهای خاص می بیند. او ممکن است نتواند رؤیاهای خود را کنترل کند اما از رؤیاهای خود دریافت می کند آنچه را که رؤیاهای حامل آنند. او ادراکی عمیق تر از سایرین نسبت به رؤیاهای دارد و رؤیاهای را بیش از سایرین می فهمد حتی اگر قادر به تفسیر آن نباشد. بنابراین او به رؤیا و رؤیا دیدن مشتاق است و این یکی از بااهمیت ترین و جذاب ترین وجوه زندگی اوست. رؤیابین ممکن است رؤیاهای زیادی ندیده باشد و نبیند. شاید یک رؤیای دیگر گونه خود را هم به یاد نیاورد، شاید نتواند درباره رؤیاهای حرفی بزند اما با اینحال شاید رؤیابین باشد. رؤیابین با رؤیاهای زندگی می کند و این بخشی از زندگی او یا همه زندگی اوست. (۲۸)
- * ایمان، قوت قلب است و قلب، سکان وجود. سکان، بدون قدرت نمی چرخد. (۲۹)
- * قلب، با ایمان خود می اندیشد. (۳۰)
- * زمین، مثل مدرسه است. بعضی آمده اند تا به کلاس اول بروند. بعضی هم از دوازدهمین کلاس گذر خواهند کرد. باقی، بین این دو اند. (۳۱)
- * زیستن در جهانهای دیگر، بدون دانش و آگاهی، بسیار سخت و ناگوار خواهد بود. تا فرصت هست می توانید آگاه شوید. بعد از این فرصت، انسان به آنچه آنرا شروع کرده ادامه خواهد داد همانطور که در این فرصت، کاری را می کند که پیش از این شروع کرده. (۳۲)

* با آنکه زمین مثل یک رخت خواب خواب آور است که بیشتر کسانی که در آن قرار می گیرند می خوابند اما می توان در آن رفت ولی به خواب نرفت. بعضی ها در رخت خواب می اندیشند حتی وقتی که خوابشان می برد. (۳۳)

* درون انسان ها مثل باغ وحش است. حیوانات وحشی این باغ وحش انسانی، من ها و هویت های مختلف و متعدد اوست، هر کدام فرصتی پیدا کنند، خودی نشان می دهند و اگر چنین فرصتی نیابند شاید فقط صدای آنها را بشنوی یا بوی آنها به مشام ات برسد. اگر فعالیت این حیوانات و جنبه های نفسانی شدت گیرد آنها خواهند توانست همه زندگی انسان و پهنه باطنی او را به تصرف خود در آورند. (۳۴)

* شنیده ای که بعضی ها همدیگر را مارمولک و گاو، شیر و مانند اینها خطاب می کنند. این از یک رسم کهن ناشی شده است. در آن زمان ممکن بود مرد مقدسی در کسی گاوی را بوضوح ببیند که در حال نشخوار کردن است... اما این حس تشخیص هنوز کاملاً در انسان نمرده است. ولی غالباً انسان همان حیوانی را در دیگران احساس می کند که در خودش لمس کرده است. بنابراین اغلب آدم های مارمولک دیگران را مارمولک خطاب می کنند. مگر آنکه واقعاً با چشم باطن خود مارمولکی را در دیگری دیده باشند. (۳۵)

* خانه ای بساز که فرو نریزد و آن خانه ای نیست مگر آنکه سقفش آسمان و کفش آسمان و دیوارهایش آسمان باشد. (۳۶)

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

اشکال مختلف زنجیر فرماندهی ابداعی ایلیا میم دیده می‌شود؛ چیزی که در سازمان‌های استاتیک وجود ندارد.

در سازمان‌های استاتیک ما صرفاً شاهد مسیر عمودی از بالا به پایین هستیم که آن هم به اقتضای فرم بوروکراسی ماشینی سازمان است اما در سازمان دینامیک، همه جور گردش بالا به پایین، پایین به بالا و افقی را داریم. به همین دلیل در سازمانهای دینامیک ابداعی بر اساس دیدگاههای استاد، انواع اشکال تیمهای مدرن همچون حل مسئله^۵، تیمهای خودگردان^۶، تیمهای متخصص^۷، را شاهد هستیم که در سازمان‌های استاتیک و خودکامه و حتی سازمان‌های یارانه بگیر این شکل پویا را نمی‌بینید چرا که هرکدام از این تیم‌ها می‌توانند خودکامگی یک رهبر خودکامه را تحت الشعاع قرار دهند.

اینک سوالی به ذهن متبادر می‌شود که اگر ایلیا میم به دنبال خودکامگی و استیلای بر دیگران بود چرا شیوه سازماندهی اش به شکلی دموکراتیک و فراری از دگماتیسم است؟ چرا دیدگاههای او در سازماندهی به شکلی است که شاهد شیوه‌های متنوع گردش اطلاعات در زنجیر فرماندهی هستیم؟ چرا مختصات گردش اطلاعات در این ساختارها چند وجهی و بر خلاف حالت تک وجهی است که در سازمانهای خودکامه دیده می‌شود؟ چرا استاد ایلیا در شکل سازماندهی به همراهان خود به عنوان یک ابزار نمی‌نگرد بلکه هر یک از آنها را به عنوان یک انسان اهل اراده در سازمان ترسیم می‌کند؟

اگر با در نظر گرفتن این خطوط تحلیل به سازمانهای دینامیک شکل گرفته بر اساس دیدگاههای استاد نگاه کنیم تفاوت آنها را با سازمان استاتیک، فرقه‌ها و حتی احزاب و سازمان‌های دولتی و رسمی خواهیم دید.

⁵ team problem-solving

⁶ self-managed work teams

⁷ cross-functional team

مدیریت مشاهده ای

(قسمت اول توصیه ها به بنیانگذاران انجمن متفکران و محققان)

* قبل از آنکه شروع کنید تمام کنید و پیش از آنکه بروید، به مقصد برسید. پس قبل از تصمیمات خود دوراندیشی کنید و احتمالات و امتدادهای ممکن را ببینید و تدبیر کنید. (۱)

* مدیریت را از راه مشاهده مدیریت مدیران بزرگ و تقایص مدیران ناموفق بیاموزید. (۲)

* مسائل بزرگ را در دل مسائل کوچک حل کنید و از طریق حل مسائل کوچک به الگوی مسائل بزرگ دست یابید. (۳)

* از صفر شروع نکنید. از نقطه پایان پیامندگان شروع کنید. نقطه شروعتان نقطه تمام دیگران باشد. (۴)

* اکثر انسانها برای حل مسائل خود متکی به روشهای مرده اند چون اکثراً مرده اند. آزمون خطا، تقلید کورکورانه، عمل به اولین فکری که به ذهن می آید، واکنش بر طبق شرطی شدگی ها، برخورد خطی و شکننده و سر به سر، غافل از آنکه برخوردهای مرده بازخوردهای مرده در پی دارد. (۵)

* وضع توانایی و کارایی مغزی انسان می تواند از چوب خط و چرتکه تا سوپر کامپیوتر و ابر کامپیوتر تغییر کند. طبق این مثال، توانایی فعال شده و فعالیت مفید مغزی اکثر انسانها در حد چوب خط و چرتکه متوقف مانده است و این توقف به حالتی مانند زنگ زدگی مغز منجر شده است. به آنچه درباره تفکر گفته ام عمل کنید تا زنگ های مغزتان زوده شود و توانایی آن بالا برود و بلکه جهش کند. می توانید با گاو آهن زمین را شخم بزنید، گندم بکارید و ماهها منتظر باشید، سپس از آن مراقبت کنید بعد درو کردن و در آسیاب دستی ریختن و آرد کردن و در تنور زدن و نان درست کردن. با زحمات زیاد

می‌توانید به محصول نان برسید اما از راههای بسیار ساده‌تری و با یک هزارم از آن زمان و انرژی و هزینه می‌توانید نان بخورید و علاوه بر آن از همه غذاهایی که می‌خواهید. اما اکثر مردم مثل کسی زندگی می‌کنند که همه زندگی خود را صرف تهیه چند قرص نان آنهم از سخت‌ترین و بدترین راهها کرده است. از آن مردم نباشید و اگر هستید جدا شوید. برای حل مسائل از بهترین و متناسب‌ترین روش‌ها استفاده کنید. (۶)

* برای راه‌اندازی کارها و حل مسائل خطی با دوروش موضوع را اجرا کنید. روش انقلابی و ضربتی، و روش تثبیتی و سیستماتیک. ابتدا اسکلت ساختمان و زیرساخت کلی را برپا کنید و سپس به تکمیل و تزئین ساختمان پردازید. (۷)

* فکر را در ذهن بچرخانید. زود هنگام نظر ندهید. هر فکری که به ذهنتان می‌رسد زود برای دیگران طرح‌اش نکنید. حداکثر ایده‌ها را ببینید و بهترین ایده‌ها را انتخاب کنید. نظرات خام و غیر مؤثر و سطحی را بیان نکنید و مؤثرترین و غنی‌ترین و پخته‌ترین اندیشه‌های ممکن را (به تناسب شرایط) بیان کنید. (۸)

* هر کاری می‌توانید بکنید نکنید حداکثر کاری را که می‌توانید انجام دهید. سقف توانایی شما بالارونده است اگر به سقف برسید و آنرا فشار دهید. (۹)

* اولویتها را در نظر بگیرید تا گرفتار اولویتهای نابهنگام نشوید. (۱۰)

* کارهای تفکری خود را قبلاً در کاغذ تیتربزنید تا در مغزتان تیتربخورد. (۱۱)

* مسائل را از ریشه حل کنید. شاخ و برگ‌ها چندان مهم نیستند. (۱۲)

* برای تحقق یک هدف خانوادگی، هماهنگ‌ترین خانواده کاری را بوجود بیاورید و متناسب‌ترین هدف و برنامه را انتخاب کنید چرخه کاری و جریان تفکری را ایجاد نمایید. (۱۳)

* در مواجهه با خطر، ابتدا دامنه گسترش خطر را متوقف کنید. نخست جلوی جریان خطر را بگیرید بعد خطرات وارد شده و وارد نشده را تدبیر کنید. (۱۴)

- * خود را به جواب سیاه و سفید محدود نکنید. بین سیاه تا سفید هزاران رنگ دیگر هم وجود دارد. بین جواب بله و نه، و می شود یا نمی شود هم همینطور. (۱۵)
- * مشکلات را مسائل ببینید و مسائل را به فرصتها بدل کنید. (۱۶)
- * فراموش نکنید که دیگران همانطور مسائل را نمی بینند که شما می بینید همانطور که شما هم مثل دیگران نمی بینید. (۱۷)
- * برای بیل زدن از سوزن استفاده نکنید سوزن برای دوختن است و بیل برای شخم زدن. بنابراین وقتی که کاری را به زیر دستان خود واگذار می کنید قابلیتها و تناسبها را در نظر بگیرید. و در نظر بگیرید که با بیل کارهای زیادی می شود کرد اما بهترین کار آن، هوا را به زمین رساندن است. (۱۸)
- * از جایی شروع کنید که دیگران تمام کرده اند. دیگرانی که معتبر بوده و نتایج کارشان قابل قبول است. از تکرار غیر لازم کارها و روندها اجتناب کنید. (۱۹)
- * الگوهای موفق در هر زمینه ای راهی را طی کرده اند که احتمالاً شما در آن زمینه می خواهید طی کنید. بنابراین بهتر است از محصول نهایی استفاده کنید. تا حد امکان و بنا بر لزوم از شبیه سازی الگوهای موفق مربوط به کار خود استفاده کنید. (۲۰)
- * برای عبور از وضعیتهای مختلف از انواع گوناگون سؤال پرسیدن حداکثر استفاده را بکنید. بسیاری از درها، با سؤالات متناسب گشوده می شوند و بسیاری از مسائل فقط از این طریق حل می شوند. (۲۱)
- * چیزی را که می گوئید، قبلاً ببینید و بشنوید. فقط با لبهایتان حرف نزنید. با چشمها و گوشها و حرکاتتان هم حرف بزنید. اگر ببینید چه می گوئید چشمهای دیگران نیز به دیدن نزدیک می شود. (۲۲)
- * قبل از آنکه بخواهید به کسی آموزش دهید، او را بشناسید اگر شناسید چگونه می توانید خود را با او هماهنگ کنید و جای او بگذارید. (۲۳)

* اگر چیزی را که می‌گویید ببینید چیزی که از شما شنیده می‌شود دیدنی
می‌گردد. (۲۴)

پنجشنبه، ۱۳۹۷/۰۵/۰۵
معلم بزرگ
توقف

توصیه‌های طلایی ارتباطات

- * چیزی را که به دیگران می‌گویید خودتان در گوش آنها بشنوید. کاری را که برایشان می‌کنید از چشمان آنها به آن کار نگاه کنید و از درون آنها آن را تجربه نمایید. خود را بجای دیگری بگذارید و حتی قبل از آنکه کاری کنید انعکاس آنرا در دیگری و از طریق دیگری ببینید. همذات‌پنداری و یکی‌انگاری هماهنگی را در پی دارد. (۱)
- * واقعیات هر جهانی را به زبان آن جهان و از طریق عنصر غالب آن جهان می‌توان آموزش داد. برای آموزش واقعیتهایی که از جنس کلمه‌اند کلمات مطلوب‌اند اما برای بیان اسرار رؤیاها مؤثرترین شیوه، رؤیاهاست. مابقی نیز بر همین قاعده‌اند. (۲)
- * چیزی که نمی‌گویید مهمتر از آن چیز است که می‌گویید. آنچه در بیان‌تان مستتر است، تأثیرش از ظاهر کلمات بکار رفته عمیق‌تر است. ارتعاش و معنا و جریانی که از طریق کلام و حرکات خود منتقل می‌کنید، تعیین‌کننده‌تر از شکل ظاهری آنهاست. اما اگر ایمان داشته باشید اینطور نیست که حتماً دیگران به کلام شما ایمان بیاورند لکن ایمان را در آن لمس خواهند کرد حتی اگر خود از آن بی‌بهره باشند. (۳)
- * انسان کامل و متعالی دارای مغز و ذهن کامل، قلب کامل و روح کامل است. معلم کامل به مغز و قلب و روح تعلیم می‌دهد و تعلیم کامل نیز همه را در بر می‌گیرد. اگر می‌خواهید در راه کامل و کمال قدم بگذارید لازم است ذهن و قلب و روح‌تان در جریان رشد و بیداری و کامل شدن قرار گیرد. (۴)
- * بدون تغییر چیزها و صرفاً با تغییر جهت آنها، نتایج آنها عوض می‌شود. (۵)
- * یک ضربه بزرگ و متمرکز بهتر از هزار ضربه کوچک و متفرق است. (۶)
- * یک کلمه واحد توسط ده نفر به عنوان ده کلمه مختلف شنیده می‌شود. عموماً برداشته‌ها عین واقعیات نیستند و شنیده‌ها عین بیان شده‌ها نمی‌باشند. (۷)

- * چیزی که دیروز درست بود الزاماً امروز درست نیست و چیزی که امروز غلط است شاید فردا درست باشد. (۸)
- * چه کسی می پرسد و در چه شرایطی می پرسد تعیین کننده جواب است. همانطور که چه کسی جواب می دهد معنای جواب را تعیین می کند. (۹)
- * گفته اند که یک تصویر بهتر از هزار کلمه است اما باید گفت که یک تمثیل بهتر از هزار تصویر است و کلماتی هستند که خود گویای تمثیلها و تصاویر اند. (۱۰)
- * ضربه را در لحظه طلایی و در اوج ضربه پذیری وارد کن. (۱۱)
- * گاهی لازم است دانایان خود را به جهالت بزنند و تظاهر به نمی دانم کنند. (۱۲)
- * قوی ترین سیاست راستی و درستی است. نیروی راستی بر هر دروغی غلبه می کند. (۱۳)
- * با هر کسی به زبان خودش حرف بزنید و به شیوه ای که او می فهمد و درک می کند ارتباط برقرار کنید. (۱۴)
- * چگونگی شروع کردن تعیین کننده چگونگی پایان یافتن است. خوبترین شروع را انتخاب کن و پایان مطلوب را در نظر داشته باش. (۱۵)
- * نگذار جریان تو را با خود ببرد. سعی کن تو جریان را با خود همراه کنی حتی وقتی که به ظاهر تابع آن هستی. (۱۶)
- * اگر محکوم شدن قصدت را محقق می کند پس بگذار محکوم شوی یا خود را محکوم کن. (۱۷)
- * قبل از آنکه با مقاومت مواجه شوی مقاومت را از میان بردار. (۱۸)
- * بهترین روش بیان کردن مؤثرتر از بهترین چیزی است که باید بیان شود و تعیین کننده آنست. (۱۹)

به چه ایلیا؛ معلم بزرگ تفکر چه

* روش انتقالات را با روش دریافت حریف متناسب کن. (۲۰)

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

ایلیا؛ معلم بزرگ تفکر

پیام به اهل تفکر

«در جریان معرفت قرار گیرید و جریان معرفت را در خود جاری سازید. ندانستگی را به سوی دانستگی و دانستگی را بسوی یافتن حقیقت پیمایید. هوشیار بودن یکی از خطوط اصلی تعلیم حق و سؤال کردن یکی از عوامل اصلی آن است. پس سؤال‌سازی را تمرین کنید و تمرین‌ها را در تجربه‌ها بکار ببندید. مشکلات را سؤالات ببینید و موانع را مسائل بگیرید. در برخورد با دیوارها متوقف نشوید. اگر توان پریدن دارید از روی آن بگذرید یا اگر فروریختنیست دیوار را فرو ریزید یا حفره‌ای باز کنید و از میانش بروید اما متوقف نشوید. عبور از سدها، پر کردن فاصله‌ها و زدودن ابهام‌ها را با سؤالات بیازمایید و قدرت عبور کنندگی خود را که تحرک آگاهی و حرکت خودآگاهیست افزایش دهید. بفهمید چه می‌کنید که عبور کرده‌اید از آنچه کرده‌اید و بدانید کجایید و گذر خود را ببینید...»

آگاه شوید که نمی‌دانید و در آن هنگام در مسیر دانایی قرار گرفته‌اید. با کلید سؤالات قفل‌های نادانی را بشکنید و به آن، نمی‌دانم را می‌دانم کنید پس آنچه نمی‌دانید و باید بدانید را به سؤال بدل نمایید. به آنچه می‌دانید عمل کنید تا آنچه نمی‌دانید بر شما آشکار گردد. ببینید چه می‌دانید که خودبین می‌شوید و در خود می‌میرید. ببینید چه نمی‌دانید و بینا شوید. زود قضاوت نکنید، دیر هم قضاوت نکنید و جز به ضرورت حق قضاوت نکنید اما اگر ملزم به قضاوت و اظهار نظر هستید، تا روشن و معلوم نشده و تا نشانه‌ها و دلایل کافی نشده‌اند، خاموش باشید.

پیش از تصمیمات مهم‌تر و اظهار نظرهای اثرگذار، موضوع را از زوایایی که لازم است ببینید و هوشمندانه بررسی کنید. به تناسب اثرگذاری تصمیم، برای آن زمان بگذارید و

تصمیمات را پیش از اجرا برنامه‌ریزی کنید اگر برنامه‌پذیرند. مسائل را به تناسب شیوه‌ای حل کنید که بوجود آمده‌اند و برای پیدا کردن جوابها از همان راهی بروید که گم شده‌اند. با تغییر سؤالات و قصد و جهت آنها روش‌های دیگر تفکر را تجربه کنید و در هنگامه‌های تفکر، متناسب‌ترین روش تفکر را اتخاذ نمایید. خشکی و تعصب را کنار بگذارید و نرم و انعطاف‌پذیر باشید و هماهنگ با زمان عمل کنید.

خود را به بازیهای فکر گرفتار نکنید و در مکر افکار گرفتار نشوید. در آنچه از فکر است تردید کنید که فکر، خود به تردید آمیخته است. و در تردیدها تردیدها باید کرد لکن در قلب خود شک نکنید که شک شهود را زایل می‌سازد. تفکر کنید اما از فکر زدگی و مکر فکر بر حذر بمانید که مکر زدگی، فکر زدگیست.

خود به حل مسائلی که طرح می‌کنید پردازید و کار آن را به دیگران منتقل نکنید، چون هر مسئله تمرین نیست برای حل بزرگترین مسئله زندگی و آنکه در تمرینات زندگی کم می‌آورد، کمتر از زندگی برخوردار می‌شود. به فهم آورید معانی را و برگزینید خوبترین را و زندگی کنید زندگی را. »

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

«قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

(قسمت اول)

ویژگی‌های مشترک رهبران الهی

پیشوای الهی کدام است و نشانه‌های رهبران راستین چیست؟ . . . او راه می‌برد پس راه را می‌داند و بر حرکت دادن و حرکت کردن در راه تواناست. بیش از سایرین مسئولیت‌پذیر است و بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها را عملاً پذیرفته و فعال‌ترین است. پس بیش از همه به فکر همه است و کمتر از همه به فکر خودش. از خود گذشته است و از همه بیشتر در خدمت مردم خویش است. از همه آنان دلسوزتر است. دلسوزی و محبت به امتش از همه هماهنگ‌تر و ضروری‌تر است. او موجودی قدرتمند و بزرگ است و ضعیف نیست. قدرتش از نوعیست که برای تحقق رسالت رهبری‌اش ضروریست و از این نظر، او از همه قوی‌تر و بزرگ‌تر است.

هوشمندی راهبردی او و هوشیاری راه در او به وضوح محسوس است و از عموم افراد خود بیشتر است. او امیدوار و امیددهنده است و دیرتر از همگان ناامید می‌شود. ناامیدی به سختی ممکن است در او رخنه کند و شاید هرگز موفق به مایوس کردن او نشود. او مردم خود را برمی‌انگیزد و به آنان امید می‌دهد و بر ضعف‌ها و یأس‌هایشان فریاد راندن می‌زند. شجاع و غیور است و بر مصالح قوم خود غیرتمند است. و در رعایت حدود و خطوط حرکت کوتاهی نمی‌کند و با تمام سعی خود از آن محافظت می‌کند. او آماده مواجه شدن با شرایط مختلف است و خود را در برابر وقایع خوانده نشده نمی‌بازد. به زمان آگاه‌تر است و غالباً جلوتر از زمان خود قرار دارد زیرا از گذشته و حال پیروان خود تجربه‌ای کامل‌تر دارد.

عزم او برای رفتن به مقصد جزم است و اراده او برای رسیدن به هدف قوی‌تر از دیگران است. اراده‌اش از قدرتی ناشناخته تغذیه می‌کند و چنان قوی است که می‌تواند دیگران را هم همراه سازد و حرکت دهد و قوای آنان را یکپارچه و همسو کند. از همه پیروان خود به راه و روح راه وفادارتر و به آزمون‌ها و ارزش‌ها متعهدتر است، بلکه به آنها آمیخته شده

و جدایی ناپذیر است. ایمان‌اش به هدف تنزل‌ناپذیر و محکم است. شروع کردن و تمام کردن را خوب می‌داند و بر نقاط وارد شدن و خارج شدن آگاه است. با هر شروعی به درمانی جدید دست می‌زند و نفسی تازه را در کالبد توده خود می‌دمد و وجه اصلاح‌گری خود را آشکارتر می‌کند. و می‌داند که در هر مقطع، آخرین قدم کدام است و چگونه باید برداشته شود پس ختم‌کننده است.

او مبارزی بزرگ است. دشمن را می‌شناسد و بر روش‌های مقابله با خطرات و تهدیدات و موانع آگاه است و آنها را به موقع، بکار می‌بندد. او قاضی عادل است و به عدالت رفتار می‌کند.

در مقایسه با پیروان خود و در کل، او کامل‌تر و بزرگ‌تر و بالاتر است و این تعالی در بینش و عمل و کلام او آشکار است.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

کلام خلاق و شعور متعالی

(قسمت دوم)

* راه کامل نیاز به رهبری کامل دارد و برای کسب تعلیم کامل باید معلم کامل را یافت. (۱)

* هر وضعیتی دارای ترکیب و ضد ترکیب است. با داشتن ترکیبها می توان وضعیتها را بوجود آورد و با استفاده از ضد ترکیبها می توان وضعیتها را مهار کرد یا از میان برد. سه هزار و ششصد ترکیب و به همین اندازه ضد ترکیب در پیرامون انسان و در دسترس او وجود دارد. (۲)

* مسائل زندگی بشر مانند قفلهایی هستند که برای هر کدام از آنها کلیدی وجود دارد. چهل کلید، چهل روش منحصر به فرد حل مسائل است. (۳)

* تعلیم مرده و ادیان مرده پیروان خود را می میرانند و تعلیم زنده انسان را زنده می کند. (۴)

* دانستن کافی نیست هوشیاری لازم است. (۵)

* زندگی انسان تنها ساخته باورها و افکار او نیست. نیروهای سرنوشت ساز، بیش از این و قوی تر از این است. نیات و قصدهای انسان، نگاه او، تغذیه، ژن ها، رویا ها، قضاوت دیگران، آموزش، سرمایه روح، محیط و تقدیر و نیروهای دیگر نیز فعالانه و با قدرت در کارند. (۶)

* انسان دارای قدرت نامیدن است. او قادر است چیزها را آنطور که می خواهد بنامد و بنابراین چیزها را به همانی تبدیل کند که نامیده است. (۷)

* هر کسی خدای خود را دارد لکن خداوند واحد نامحدود است و در هیچ فکر و قالبی نمی گنجد. (۸)

- * هیچ فکر یا نظریه یا فلسفه‌ای کاملاً مردود یا کاملاً مقبول نیست. هیچ کس و هیچ چیز مطلقاً محکوم نیست. (۹)
- * همه فکرها شک پذیرند همانطور که شهودها تردیدناپذیرند. (۱۰)
- * هر کسی دارای راه مخصوص به خود است راهی که کوتاه‌ترین و هموارترین و متناسب‌ترین است. (۱۱)
- * خوب‌ترین، هماهنگ‌ترین است. (۱۲)
- * جهان و روند زندگی، جریانی است برای آشکار سازی حقیقت، همه چیز برای تحقق این آشکاریست. همه چیز برای انسان نیست بلکه همه چیز برای آشکار سازی حقیقت است. (۱۳)
- * آموختن بدون آموزاندن ممکن نیست. دریافت کردن بدون بخشیدن میسر نیست پس اگر می‌خواهی برخوردار شوی برخوردار کن. (۱۴)
- * از پهنه‌های بعدی قدم‌های بشر، پهنه آنتی ایسم‌ها، ضد فرمؤل‌ها، ضد تمدن‌ها و ضد منطق‌هاست... (۱۵)
- * غالباً انسان‌ها نمی‌دانند چه می‌گویند چه می‌کنند و در کجا هستند. (۱۶)
- * نیروی راستی می‌تواند انسان را از همه بدی‌ها و تاریکی‌ها و خطرات نجات دهد. (۱۷)
- * راستی و درستی جوهر توصیه‌های خداوند است به بشر. (۱۸)
- * خداوند آشکار شدن نیست و بر همه کسانی که او را می‌پرستند، به تناسب پرستش شان آشکار شده است. (۱۹)
- * هستم انسان تعیین کننده بودن او و بلکه تعیین کننده همه زندگی اوست. (۲۰)

- * آینده دورتر بشر، ادامه «حالا»ی او نیست بلکه جهشی از «حالا»ی اوست. (۲۱)
 - * انسان اسیر است و نادان و حریص و شتابزده. (۲۲)
 - * جریان تکامل، الزاماً سیر تصاعدی ارزش‌ها نیست گاهی رشد و جهش ضدارزش هاست. (۲۳)
 - * وقایع و چیزها در نهایت پیچیدگی، بسیار ساده اند. (۲۴)
 - * هر چیزی نشانه‌های خود را دارد و هیچ چیزی بدون نشانه‌های لازم و کافی قابل قبول نیست. (۲۵)
 - * همه چیز از نور ساخته شده بنابراین این نور است که اصالت دارد. (۲۶)
 - * آنچه خواسته می‌شود، پیش از آنکه خواسته شود، موجود بوده، تنها اکنون باید آشکار شود. تقدیر، موجود است تنها لازم است عیان شود. (۲۷)
 - * انکارها و پذیرش‌های انسان بر اساس اصالت واقعیت نیست بلکه بر حسب نگاه و شرایط اوست. (۲۸)
 - * الگوهای طبیعت، الگوهایی برای حل مسائل بشر و زندگی هماهنگ اند. (۲۹)
 - * ویژگی‌های بنیادی و مادرزادی انسان (خوی و خصلت) تغییر نمی‌کند اما تغییر جهت می‌دهد. بهترین روش تغییر صفات، تغییر جهت صفات است. (۳۰)
 - * شناخت کامل به عمل کامل منجر می‌شود. شناختن مهار کردن و برقراری ارتباط است. (۳۱)
 - * با فهم معنای چیزها می‌توان از چیزها عبور کرد. (۳۲)
- برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

برترین رئیس جمهور^۸

گفت و گویی با ایلیا رام الله معلم بزرگ علوم باطنی و بنیانگذار هنرهای ماورائی

- از میان کاندیداهای ریاست جمهوری به نظر شما کدام بهتر است؟

کسی که ریاست جمهوری به او نیاز دارد و او بی‌نیاز از ریاست جمهوری است. او که قبل از شدن، باشد. پیش از آنکه بخواهد بدست بیاورد، در دست داشته باشد. قبل از آنکه از بیرون برایش اتفاق افتاده باشد، از درون بر او واقع شده باشد.^۹

او باید از اینکه رئیس شود یا نشود تغییری در حالش رخ ندهد نه از این ریاست خوشحال شود نه از گذر سایه آن، غم‌زده. اگر رئیس جمهور شد، خود را خادم مردم بداند و اگر نشد، خادم مردم بماند. پس اگر خدمتگزاری شایسته‌تر از او به میدان آمد، او میدان را برایش خالی می‌کند و خود حامی شایسته‌تر می‌شود. اما اگر کسی تصمیم بگیرد به ملت خود خدمت کند، به صرف چنین تصمیمی خدمتگزاری بعید است. اگر محبت به مردم و بیش از آن به بشریت و انسانیت و خدای آن، در میان نباشد، خدمت، تصنعی و غیرواقعی است. با اینحال، خدمت خودساختگان به ساختن منجر می‌شود اما نتیجه خدمت خودباختگان سوختن است و ساختن نیست. از این است که برای رؤسا بیش از سایرین ضروریست که خودساخته باشند و اما خودساختگی نیازمند خودشناسی و خداشناسی است. اگر او خود را نساخته باشد، چگونه می‌تواند دیگران را بسازد. اگر خودشناسی او کافی نباشد، چگونه در شناخت مردم و اوضاع آنها توفیق خواهد داشت؟ بنابراین باید دید که آیا او موجودی خودآگاه و خداشناس و خودساخته است یا خودباخته و خودبین. اگر طبیب خودش آلوده به میکروب باشد، وجودش بسیار خطرناک‌تر از میکروبهای بیماری‌زاست.

^۸ این گفت و شنود در آستانه انتخابات ریاست جمهوری (در سال ۸۴) در نشریه حرکت دهندگان به چاپ رسید و منجر به تعطیلی نشریه مذکور گردید (و)

^۹ بعد از پایان گفت و گو، کل مطالب جهت ویرایش و احیاناً بازنویسی به یکی از شاگردان استاد رام الله تحویل شد. در جریان ویراستاری علاوه بر بازنویسی بعضی از قسمت‌ها، مطالبی نیز حذف شد. (مصاحبه‌کننده)

- لطفاً درباره دیگر ویژگی‌های رئیس جمهور توضیح دهید. اگر موضوعاتی مانند خودساختگی و محبت به مردم را طبق فرمایش شما، در درجه اول اهمیت در نظر بگیریم درباره سایر ویژگی‌های رئیس جمهور بفرمایید.

او باید دارای توان تمام کردن و شروع کردن باشد. تمام کردن آنچه پیش از این آغاز شده یا حتی دانه‌هایی که هنوز جوانه هم نرده‌اند. و قدرت شروع کردن جهش را. ایران وقت زیادی برای پیشرفت ندارد. پیشرفت معمولی به عقب‌ماندگی آن منجر خواهد شد. بنابراین رئیس جمهور باید توان شروع جهش را داشته باشد. . .

اگر شجاعت او مقدم بر هوشمندی‌اش باشد ممکن است آسیب‌های جدی بوجود آید بنابراین لازم است هوشمندی و هوشیاری او بر شجاعتش مقدم باشد. نگاه کردن به ریاست جمهوری، به عنوان فرصتی برای پیشرفت شخصی می‌تواند آثار زیانبار بسیاری را برای ملت داشته باشد پس او باید ریاست جمهوری را به چشم یک رسالت نگاه کند. رسالتی که فقط یک راه در پیش دارد و آن موفقیت است. . . مسئول وام‌دار نمی‌تواند مسئولیت خود را به انجام برساند. رئیس جمهور یا باید وام‌دار کسی جز خدا و ملت نباشد و یا اگر هست ابتدا وام خود را بپردازد و آنگاه قدم جلو بگذارد.

- یکی از راه‌های اصلی مردم برای آشنایی با رئیس جمهور بعدی، بررسی گذشته فرد مورد نظر است. عوامل گوناگونی می‌توانند مبنای این تجزیه و تحلیل قرار گیرند. به نظر شما چه نکاتی در این زمینه قابل توجه‌تر است؟

در بازخوانی گذشته او باید عناصر مهمی چون عقلانیت و عدالت و شجاعت را جستجو کرد. و نیز آزادی درونی و استقلال رأی و عدم وابستگی. توانایی هماهنگ شدن با تغییرات و شرایط، و میزان نرمی و انعطاف‌پذیری او. تدبیرگری و تعامل‌پذیری و تعادل‌خواهی او. . . باید این عناصر را در گذشته او شناسایی و اندازه‌گیری کنید. هر انسانی ترس‌ها و از خودباختگی‌هایی دارد اما ترس‌ها و تمایلات یک مسئول بسیار سرنوشت‌سازتر است. باید دید در گذشته، او از چه چیزهایی ترسیده و فرار کرده و به چه چیزهایی روی آورده و مشتاق است؟ خطوط سبز و قرمز او کدام است؟ خودباختگی‌ها و خودبینی‌هایش از چه سنخی است و میزان خطرپذیری آن تا چه حد است؟ آیا مدیریت او در گذشته، خلاق و زاینده بوده یا خشک

و مرده و خرد. و البته اگر مسئولیت‌پذیری و مدیریت را در سابقه او ببینید دلیل بر آن نمی‌شود که در ریاست‌های بالاتر هم موفق عمل خواهد کرد. و آیا او پیش از این به آنچه اکنون می‌گوید، عمل کرده است یا نه؟ اگر عمل نکرده پس بعید است که بعد از این هم به آنچه اینک می‌گوید عمل کند.

و ببینید که آیا او در گذشته واقعاً در خدمت مردم خود بوده، به فکر زندگی آنان بوده و به آنها عشق ورزیده یا اینکه پیش از این را او در خدمت شخص خود یا صاحبانی دیگر بوده.

- درباره اینکه اولویت برنامه‌های رئیس جمهور چه باید باشد، طی ماهها گذشته و در اظهار نظر کارشناسان و صاحب‌نظران عموماً با چند مطلب برخورد می‌کنیم که در برخی موارد تضادهایی هم به چشم می‌خورد. نظراتی که درباره اولویتهای برنامه رئیس جمهور بعدی مطرح می‌شود اغلب عبارت است از اولویت داشتن برنامه‌های اقتصادی، بخصوص رسیدگی به وضع معیشتی مردم. مسئله بیکاری جوانان و اشتغال به کار آنان. در مقابل، این نظر وجود دارد که اولویت برنامه‌های رئیس جمهور می‌بایست ابتدا متمرکز بر مسائلی مانند اصلاحات عملی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و دیگر تغییرات فرهنگی و شاید نرم‌افزاری باشد. شما با کدام نظر موافق‌اید؟

اگر بگوییم با هیچ کدام درست‌تر از آن است که بگوییم با هر دو. رئیس جمهور نباید و نمی‌تواند و درست نیست که خود را در دام شعارهای تضمین نشده و شبه واقعی بیندازد. اوضاع ایران و جهان هر روز در حال تغییر است و به تناسب این تغییر، اولویتها هم جابجا می‌شوند. ممکن است یک روز فرهنگ‌سازی مهم باشد و یک روز اقتصاد اما در روز سوم، شاید روابط مهمتر باشد. از خردمندی به دور است که شما برای زمان دور، حتی در حد چهار سال یک برنامه و شعار مطلق و قطعی را بر برنامه‌های هم وزن خود ترجیح مطلق دهید. امروز مسئله این است اما معلوم نیست که فردا مسئله همین باشد. شاید باشد و شاید نباشد. امروز صلح است ولی اگر فردا صلح نباشد، اولویتها هم زیر و رو می‌شوند. امروز بادها از شرق و جنوب می‌وزند ولی اگر از غرب و شمال وزیدند دیگر نمی‌توانید بادبانها را مثل دیروز برافراشته کنید و کشتی را آنطور حرکت دهید. می‌شود یک برنامه را براساس هوشمندی و

هماهنگی در اولویت قرار داد اما فقط برای امروز یا امسال. در پایان امروز و پیش از روز جدید، تجدید نظر در اولویت‌ها و برنامه‌ها، جزئی از خردمندی است. برای آنکه ببینید این واقعیت تا چه حد حساس و مکرر است به دوران ریاست جمهوری رؤسای ملل مختلف نگاه کنید یا اگر نتوانستید با آنها صحبت کنید، با آنها صحبت کنید. آن وقت می‌بینید این درد دل و پشیمانی تعداد زیادی از آنهاست. اگر نیاز حیاتی یک جمعیت را آب فرض کنیم برنامه رئیس آنها باید مانند آب باشد چنان شکل‌پذیر که هر بار در ظرف جدید قرار می‌گیرد به همان شکل درآید. اگر رئیس جمهور بگوید من می‌خواهم نیازهای مردم را تأمین کنم و مسائل‌شان را حل نمایم این عاقلانه‌تر است تا بگوید من می‌خواهم طی سالهای بعد، مسائل اقتصادی یا سیاسی یا چیز دیگر را حل کنم. اگر مردم فردا گفتند ما نیاز سیاسی نداریم، یا داریم اما اولویتی برایمان ندارد، تکلیف رئیس جمهور چیست؟ یا باید لجاجت کند و به حرف خود ادامه دهد که در این صورت شکست او در برابر ملت، حتمی است و یا از شعارها و فریادهای خود بازگردد که آنوقت او متهم است به عقب‌نشینی و زیر پا گذاشتن شعارها و آرمانها. البته شعار رئیس جمهور می‌تواند مثلاً عدالت یا اصلاحات باشد اما این عدالت و اصلاح را او هر روز، هر هفته، هر فصل و هر سال باید تبیین کند.

- به نظر شما، با توجه به شرایط خاص ایران، فردی که می‌خواهد در پست ریاست جمهوری قرار گیرد باید چه نکاتی را در این ارتباط مورد نظر قرار دهد؟

اگر او مورد قبول اکثریت قوی ملت و مخصوصاً جوانان نباشد یا نتواند در ماههای اولیه ریاست خود، این مقبولیت غالب را به دست آورد، ملت ایران، چیز بزرگی را از دست خواهد داد. در این صورت زلزله‌های چند ریشتری تصورپذیرند. اگر او بدون رأی قوی بیاید باید بتواند با اقشار مختلف مردم ارتباط برقرار کند حتی اگر پیش از این نکرده باشد. شرط این ارتباط، شناخت است و برای شناخت آنان، کوتاه‌ترین راه، همذات‌پنداری است. همذات‌پنداری با همه اقشار و حتی با منتقدان و دشمنان. زیرا اگر همذات‌پنداری نباشد، خودبینی و نگاه متعصبانه جای آن را می‌گیرد.

و در شرایط کنونی ایران، رئیس جمهور باید بتواند تعریفی عاقلانه و مقبول را از ایران و ایرانی در جهان ارائه دهد. این فعلاً، از مهمترین شعارهاست. تثبیت جایگاه بین‌المللی ایران،

تأثیرات قدرتمند خود را بر اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران به سرعت نشان می‌دهد. تدبیر و اتخاذ روابط متعادل و راهبردی با اروپا، کشورهای اسلامی و دیگر شبه قطبهای متمرکز یا غیرمتمرکز و نیز چگونگی برخورد با مسئله آمریکا و تمدن غرب، در مقایسه با هرگونه تلاش داخلی (در حال حاضر) تأثیرات تعیین‌کننده‌ای را بر اوضاع درونی و بیرونی ایران خواهد داشت. این براساس اوضاع این زمانی ایران است اما فردا را خدا می‌داند و آنکه امروز را درک کرده و دیروز را فهمیده. بنابراین در حال حاضر دگرگون‌سازی سیاست خارجی و روابط بین‌المللی ایران از مهمترین مسائلی است که رئیس‌جمهور جدید با آن مواجه است. تو نمی‌توانی به نظر دیگران هیچ احترامی نگذاری و از آنها انتظار داشته باشی تا به نظر تو احترام بگذارند. تعامل، احترام متقابل و اقدام به تغییرات توافقی، حتی اگر غیرمطلوب باشند، به معنای وابستگی یا ترس نیست. تدبیر تداوم حیات است. پس بهتر است که رئیس‌جمهور جدید، با یک ایده جهانی و یک انعکاس درخشنده بین‌المللی قدم به میدان بگذارد. او باید چهره جهانی ایران را تعیین کننده و داناتر و زیباتر نماید. اکنون ایران در معرض تهدیدات کوبنده و موزیانه است. عبور از این خطر برنامه‌ریزی شده، با اتحادی داخلی و خارجی امکان‌پذیر است.

این یکی از مسائل حساس فعلی ایران بود چون فرصت آن در حال اتمام است آنرا گفتم. حساسیتهای موجود به این ختم نمی‌شود.

- پس لطفاً از حساسیتهای دیگر ایران هم بگویید.

رئیس‌جمهور نه فقط باید چپ و راست را ببیند بلکه باید از شمال و جنوب و مرکز و حاشیه‌ها هم غافل نشود. خوب است اما بعید است که فراجناحی و ملی باشد ولی چه خوبتر اگر فرا ملی بوده و شخصیتی جهانی و جهان‌پذیر باشد. . .

دانای حکیم بدون آنکه بجنگد پیروز می‌شود. حمله‌اش از جنس راهبرد و مهار دشمن اعمال می‌شود و در دفاع، به جای مقاومت کردن، نیروی مهاجم را بر علیه مهاجم بکار می‌برد. او در توافق غلبه می‌یابد. شر و قدرت شرارت را انکار نمی‌کند بلکه آن را می‌شناسد و به کنترل در می‌آورد. او به جای ضربه زدن لمس می‌کند و به جای نه گفتن مطلق، می‌گوید بر فرض بله، و آنگاه واقعیت نه را از این طریق آشکار می‌سازد. او راه را نه با پاهایش بلکه با چشم‌هایش

می‌پیماید. با دوربینی و دوراندیشی‌اش طی می‌کند. نمی‌آزماید لکن از آزمون دیگران می‌آموزد. تمرین نمی‌کند بلکه هر بار آخرین تجربه‌اش را می‌کند. . .

- به نظر شما بهتر است رئیس جمهور، روحانی باشد یا غیرروحانی؟
اگر مسئول، برآیندی از اقشار مختلف مردم باشد و حتی اگر در قشر خاصی قرار دارد، صرفاً متعلق به آن قشر نباشد و قشری نباشد، بهتر است.

- بهترین رئیس جمهور کیست؟

مسئولی که با ملت خود و شرایط ملت خود و زمان خود هماهنگی بیشتری دارد، بهترین است. اصل هماهنگی برای هر نوع ملتی و با هر هدفی تعیین‌کننده است. به واقع، اندازه موفقیت در هر کاری متناسب با اندازه هماهنگی است و توفیق روش‌ها و افراد را میزان هماهنگی آنها تعیین می‌کند.

- چرا خود شما در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکردید؟

من نه مجبور به اینکارم نه مشتاق به آنم و نه حتی با تصورش موافقم. این مثل آنست که به یک درخت انگور بگویی چرا شکوفه سبب نمی‌دهی. بیشتر کسانی که خود را نامزد یک مسئولیت بزرگ می‌کنند به ناهماهنگ‌ترین و جنون‌آمیزترین کار زندگی خود دست می‌زنند. بیشترشان نه همه آنها. خطرناک‌ترین کارها، پذیرش مسئولیت‌هاست و خطرناک‌ترین مسئولیت‌ها وقتی است که تو در تعیین سرنوشت و زندگی دیگران حضوری تعیین‌کننده داری. کمترین حرکت تو دارای هزاران دنباله است و یک فکر تو می‌تواند به اندازه یک دریا آتش یا یک دریا برکت حاصل کند. ریاست جمهوری واقعی، یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین و غم‌انگیزترین کارهای این عالم است. کدام انسان عاقل و دانا سخت‌ترین را بر می‌گیرد. مگر اینکه مجبور باشد و آن را ضروری بداند.

- این موضوع صحت دارد که شما از طریق واسطه‌های مختلف و طرق مختلف با بسیاری از رهبران بین‌المللی روابط محرمانه‌ای دارید و به بعضی از آنها مشورت می‌دهید؟

این مهم نیست. اگر هم درست باشد یا نباشد تغییری در درستی و اعتبار چیزهایی که گفتم بوجود نمی‌آورد. از آن طرف هم ارتباطی با موضوع گفتگوی ما که از قبل با آن توافق کردم، ندارد. یک سؤال دیگر می‌توانی بپرسی.

- دوباره به اولین سؤال برمی‌گردم. من شنیده‌ام که شما در ایران و خارج از ایران دهها هزار شاگرد دارید. به آنها توصیه کرده‌اید به چه کسی رأی بدهند. به عبارتی به نظر شما بهترین نامزد ریاست جمهوری از بین نامزدهای فعلی کیست؟ لطفاً اسم او را بگویید یا حداقل به مشخصاتش اشاره کنید.

او که فرمانروای خودش است و بر خود فرمانروایی می‌کند چون اگر کسی نتواند بر خود ریاست کند چطور می‌تواند بر یک ملت ریاست کند اما اگر کسی بتواند خود را کنترل کند و نفس خود را مهار نماید قادر است همه مردم جهان را راهبری کند. چنین فردی، خودش از حرفهایش بزرگتر است، دهانش از چشمانش کوچکتر است و گوشهایش مانند چشمانش است. می‌بیند چیزی را که می‌شنود... و همه وجودش مانند یک دست است.

- من هنوز یک سؤال باقی مانده. آیا می‌توانم آن را از این دوستان [خطاب به دو تن از شاگردان استاد] بپرسم؟

[سؤال از همراهان استاد] شما چه توصیه‌ای به رئیس جمهوری بعدی دارید؟
به نظر بنده، قبل از شروع دوره ریاست جمهوری یا حتی بعد از آن، اگر آقای رئیس جمهور دید که نمی‌تواند این مسئولیت را که بی‌شبهت به یک رسالت نیست، به انجام برساند، نباید آن را قبول کند و اگر هم قبول کرده، صادقانه به کسی که شایسته‌تر از اوست واگذار کند ولی اگر ایشان مصمم به ادامه راه بود، می‌بایست نقاط ضعف و قوت دولتهای قبلی و مخصوصاً دولتهای آقای خاتمی و هاشمی را بشناسد. ضعفها را تکرار نکند و نقاط قوت و برتری را پررنگ‌تر کند. ایشان باید خلأهای دولتهای قبلی را پر کند. حتی بهتر است گروهی را برای تحقیق در اینباره مأمور به تحقیق کند. به نظرم اینکار نه فقط با دولتهای قبلی ایران بلکه با اکثر دولتهای جهان لازم است انجام شود. همچنین توصیه می‌کنم که ایشان ایران را

بصورت چپ و راست و مستقل و خنثی نبیند و به جای تمرکز بر رنگ سیاه و سفید هزاران طیف رنگی را در نظر داشته باشد.

- و شما؟ [خطاب به یکی از همراهان دیگر]

آقای رئیس دولت، اول به فکر ایران اسلامی باش نه اسلام ایرانی. چون اگر ایرانی اسلامی نباشد، به وقوع پیوستن اسلام ایرانی غیرممکن است. آقای رئیس دولت، اگر عمل تو شعار تو است پس هر چه بیشتر شعار بدهی به نفع این ملت است. ولی اگر فاصله بین شعار و عمل شما زیاد است ممکن است این شکاف هیچ وقت پر نشود و این دو تا هیچ وقت همدیگر را پیدا نکنند. کاری کن که زندگی‌ات پیام‌ات باشد در غیر این صورت زندگی‌ات به یک سنگر متحرک تبدیل می‌شود و سنگر بالاخره توسط دشمن فتح می‌شود.

آقای مسئول فراموش نکن که نگاه ولی عصر (س) و بسیاری از ارواح مقدس روی این ملت و کشور است و تو با قبول کردن مسئولیت، خودت را در معرض مستقیم نگاه و قضاوت ایشان قرار داده‌ای. اگر مطمئنی که به مسئولیت و تعهدات عمل می‌کنی بمان و اگر احتمال‌اش را می‌دهی فرد دیگر، مؤثرتر و کارآمدتر از تو باشد، قبل از آمدن کنار بکش و خود را در نزد ولی عصر و خدای ولی عصر و ارواح مقدس ضایع و خطاکار نساز. والسلام.

زمان گفتگو: ساعت ۳:۱۵ بامداد